معجزات حضرت خاتم الانبیا

وچون شراب حاضر شد او را بشراب تکلیف نمودند گفت من پسر دیرانیم و دیرانیان شرب خمر نکنند پس او را ببستند و قصد کشتن او
کردند گفت ایقوم مرا مکشید که من بسند که شما اقرار میکنیم پس بسند که یکی از ایشان اقرار کرد انگاه از انجمع او را بیرون برد و
بیهودی بسیصد درهم فروخت یهودی از قصه وی تفحص نمود سلمان سرگذشت خود اظهار کرد و گفت مرا گناهی نیست غیر از نیکه
محمد و وصی او را دوست دارم یهودی گفت من ترا و محمد ترا دشمن دارم انگاه سلمانرا بیرون آورد از خانه و ریک بسیاری
بر در خانه یهودی بود گفت ایروزبه اگر تا صبح باتمام این ریکرا از ینموضع بر نداشته باشی ترا بقتل رسانم سلمان از
ناچار بصعوبت آنکار تن در داده ریک میکشید تا انکه طاقتش طاق شد دست بدعا برداشته گفت یا رب انک حببت محمدا
و وصیه الی فبحق وسیلة عجل فرجی و ارحنی انا فیه و نجات خود از حضرت قاضی الحاجات مسئلت نمود حضرت مرسل الریاح بادی
برانگیخت که ان ریکرا از انجا بر کنده بمکانیکه یهودی گفته بود ریخت چون صبح شد یهودی دید که آن ریکها از انجا باتمام نقلشده او
گفت ایروزبه تو ساحر بوده من مطلع نبودم الحال ترا از ین ده اخراج میکنم که مبادا ما را بسحر هلاک کردانی پس ویرا از انجا
بیرون برد و بزنی سلیمه نام فروخت ان زن سلمانرا دوست میداشت و او را باغی بود بوی گذاشت که از انچه خواهد از ان بخورد
و ببخشد و تصدق کند بعد از آن سلمان مدتی بر حسب مشیت حقتعالی در انباغ مانده و پیوسته چشم ارزویش در جستجوی گوهر مقصود
بود شب ظلمانی زمان فرقت در انتظار طلوع آفتاب عالمتاب وجود محمد میگذرانید تا انکه روزی هفت نفر دید که میایند ابری بر ایشان
سایه افکنده تا داخل باغ شدند و آن ابر بهمچنان با ایشان حرکت میکرد و میآمد سلمان از ان علامت دریافت که میباید در میان انها
پیغمبری باشد و آن هفت نفر یکی جناب اشرف انبیا و دیگری علی مرتضی و اباذر و عقیل بن ابیطالب و مقداد و زید بن حارثه و حمزه
ابن عبد المطلب بود و ایشان از خرماهای زبون ان نخلستان تناول مینمودند و سید عالم میفرمود کلوا الحشف ولا تفسدوا علی
القوم شیئا یعنی بخورید خرماهای زبون را و نوعی کنید که ضرر بصاحب باغ نرسد سلمان چون اینطریقه را ملاحظه کرد طبقی از رطب
مرتب ساخت و بخدمت انصدرنشین مجلس اصطفا گذاشت و گفت اینصدقه است و با خود اندیشه کرد که اگر در میان ایشان پیغمبری
هست نخواهد خورد و باینعلامت راه بان گنج نهان خواهم برد پس حضرت رسالت پناه رو بمبارک باصحاب کرد فرمود بخورید و انجناب
با امیرالمؤمنین و عقیل و حمزه از خوردن آن امساک نمودند سلمان با خود گفت این یک نشان پیغمبری پس طبقی دیگر از رطب بخدمت
انحضرت آورد و گفت این هدیه است انحضرت دست مبارک دراز کرد و فرمود بسم الله بگوئید و بخورید پس همگی از آن خرماها تناول
نمودند بعد از آن سلمان برقفای انحضرت گردیده میخواست که مهر نبوترا که آن نیز یکی از علامات پیغمبری ایشان بود ملاحظه نماید و صحیفه حسن
عقیده خود را با مهر انور رساند سرور انبیا مکنون خاطر او را دانسته فرمود ایروزبه خاتم نبوترا میطلبی کفشا ازی انحضرت کتف خود
باز کرد و مهر نبوترا بوی نمود سلمان از دیدن آن نشان رسالت والا شان چنانچه باید خاطرنشان گردیده و گواهی و گفتی با شهد
شهید ان محمدا رسول الله در صحیفه صحیحه وجود حضرت رسالت با مهر خدای نزد وی بثبوت رسید در قدم انسرور افتاد و قدم مبارک
انحضرترا بوسه داد انحضرت فرمود ایروزبه نزد این زن رو و بگو محمد ابن عبد الله میگوید که این غلام را یعنی سلمانرا میفروشی سلمان این
پیغام را باو رسانید گفت میفروشم مگر بچهارصد نخله که نصف آن زرد و نصف دیگر خرماهای سرخ باشد چون این جواب بعرض انجناب رسید
فرمود برخیز یا علی و استخوانهای این خرماها را جمع کن انگاه انها را برگرفته کاشت امیرالمؤمنین را فرمود انها را آب ده هنوز باخر نرسیده
بود که نخلها رسته شد و همگی نشو و نما یافتند و شاخ در شاخ بافتند پس سلمانرا نزد آنزن فرستاد که نخلات خود را تصرف نموده
غلام را تسلیم کند چون این پیغام بزن رسید بیرون آمده آن نخلاترا ملاحظه کرد و گفت را بمحمد نفروشیم مگر بچهارصد نخله زرد پس
جبرئیل نزول کرد و بالجوده را بان نخلات زد تمام انها زرد شد بار دیگر سلمانرا فرستاد آن پیغام داد آن زن تیره دل با وجود
ملاحظه چنین معجزه بشرف ایمان بانحضرت مشرف نگردید و گفت بخدا قسم که یک نخله از ین نخلات نزد من از محمد و تو ای سلمان
گفت بخدا قسم که یکروز با محمد بودن نزد من بهتر است از تمام مال و ملک تو القصه آنسرور عالم سلمان بنده اقبال را خریده ساج و





AS FIRST



دانش طلب و بزرگی اموز

1366

شیخ محمد علی دریادی:







بی شک کتاب دوست

بنویسم خطی را

خط بماند صد سال

بنده نویسنده و

خاک شوم این دو کلمه در

مدرسه معصومه قم

اگر روزی یادگار ماند که خواند

روزی خط ... بروند ...







در عهد دولت جاوید و مدت شوکت
سرکار اعلیحضرت قدر قدرت جمشید
صولت سکندر حشمت شاهنشاهی السلطان
بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن
الخاقان بن الخاقان السلطان ناصر الدین شاه
قاجار خلد الله ملکه و سلطانه در دار الخلافه ناصره در
کارخانه عمدة الطباع آقا علیقلی خان و حاجی آقا جان این نسخه صورت انطباع یافت
حرره العبد الاقل خادم الشرع حقیر ملا اصغر ابن مرحوم علی الخوئی ١٢٨٨

هذا كتاب تحفة المحمدية من جملة تصانيف
السيد الجليل والفاضل النبيل
وحيد عصره وفريد دهره
جناب الأميرزادی محمود [illegible]
الملقب بسلطان
القرائي دام فضائله

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب وكرم اوليائه
بمشاهدة الجمال وفصل الخطاب والصلوة والسلام
على اشرف الانبياء وافضل الاصفياء محمد وآله
المنتجبين المستوفين لديوان يوم الحساب والداعين
الى الله والى طريق الرشد والصواب سيما ابن عمه
ووصيه وصهره واخيه ونفسه وخليفته علي
الذي هو نور الانوار وسليل الاطهار وعنصر
الاخيار الولي الذي لا ينكره الا من ضل وكفر

ولا

ولا یشک فی رفیع رتبته الامن فی امه نظر القیم
الذی بیده مفاتیح الجنة وسقر و دابة الارض التی
تنقلب فی الصور وسر الله فی الکونین وباب الله فی
العالمین ووجه الله بلامین وعین الله الناظرة
فی النشاتین امیر المؤمنین ویعسوب الدین خلیفة
رسول رب العالمین صلوات الله وسلامه علیه
وعلی اولاده حجج الله علی الخلق اجمعین الذین هم
الانوار العلویة المشرقة من الشمس الفاطمیة فی
السماء المحمدیة والاسرار الالهیة المودعة
فی الهیاکل البشریة والاغصان النبویة فی الدوحة
الاحمدیة علیهم صلوات الله وتحیاته اجمعین و
لعنة الله علی اعادیهم وظالمیهم وغاصبی حقوقهم
ومنکری فضائلهم من الان الی یوم الدین اما
بعد چون فاتحة الکتاب فرقان فضل و دانش و
منتخب الابواب تبیان عقل و بینش فرزان اخضر



مظهر آسمان مجد و اجلال درخشان گوهر دریای مکرمت
و افضال طغرانویس منشور بزرگی و رفعت و دیباچه
نگار دیوان اقتدار و شوکت صاحب عقیدهٔ حقه
و سالک طریقهٔ محقه که نام شریفش در کتابچهٔ
دستور العمل اهل معرفت و ایقان فصل الخطاب است
و قلب سلیمش در دفاتر خلود و ابود موحدین و مخلصین
فرد انتخاب اعنی سرکار عظمت و شوکت اقتدار مقرب
الخاقان مؤتمن السلطان آقا میرزا محمد مستوفی آذر
بایجان زاد الله مجداً و شرفاً از این بندهٔ خاکسار
و ذرهٔ بیمقدار محمود بن محمد العلوی الفاطمی الحسنی
الحسینی التبریزی خواهش فرمودند که نسخهٔ کلام الله
مجید و فرقان حمید که فی الحقیقة از هر جهت در میان
سایر نسخ قرآنی ممتاز و فرید بود تصحیح نمایم و بعضی
از قواعد و آداب قرائت و فواید فراهم تجوید و تلاوت را
بطور اجمال و اختصار در حواشی آن بنگارم لهذا



امتثالاً

امتثالاً لأمره العالی راجیاً للأجر الجزیل من ربی الجلیل
سعی جمیل بقدر الوسع والطاقه مبذول ومشغول
جناب ایشان را معمول داشته بعد از تصحیح بلیغ
قدری از ضوابط قرائت وتجویدیه را تصریحاً وتلویحاً
در حواشی وبین السطور قران مزبور مسطور داشت ولی
بملاحظه آنکه اغلب آنها علی الرسم بطور رمز نوشته
شده لازم بود که من باب التوضیح رساله محض
تعیین رموزات وتصریح علایم وتلویحات وتبیین
اسامی قراء واختلاف قرائات تالیف نمایم تا بعد
از ملاحظه آن قواعد مسطوره ورموز مزبوره
معلوم ومفهوم گردد وسمیتها بالتحفة المحمدیه
ورتبتها علی مقدمة وثمانیة ابواب وخاتمة اما
المقدمة در بیان معجزه وفضیلت قران
وکیفیت واداب تلاوت وقرائت انست اگرچه
مسّاح قلم خجسته رقم در سطح مساحت طول وعرضش



جز بزبان عجز در نیاید لیکن بقدر قلیلی از آن اکتفا
نمائیم در روایت معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام
منقولست که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
پرسیدند که چه سبب دارد که هر چند قرآن را بیشتر
میخوانند تازه تر میشود و کهنه تر نمیشود و بسیار
خواندن مکرر نمیشود فرمود زیرا که خدا قرآن را
مخصوص زمانی نفرستاده و از برای گروه معینی
مقرر نساخته است بلکه برای همهٔ خلقان فرستاده است
تا روز قیامت لهذا آنرا چنین گردانیده که بتکرار
تلاوت مکرر نگردد و طراوتش پیوسته در تزاید
باشد حلاوت و شیرینی و ربایندگی این کلام است
که هر چند مکرر خوانده شود لذتش کم نمیشود و از
استماعش ملالت نخیزد و بر کام جان شنوندگان
مدام از شهد فایق تلاوتش حلاوت بر حلاوت
میافزاید گفتم اوصاف لبت تکرار خواهم کرد گفت



لعل

لعل من قند است و ذکر او مکرر خوشتر است آورده اند
که ولید بن مغیره که از فصحاء عرب بود آمد بخدمت حضرت
رسول خدا و گفت بخوان قرآن را برای من پس آنحضرت این آیه را
تلاوت فرمودند إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَ
إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ
لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ گفت بار دیگر بخوان چون خواندند گفت
بخدا سوگند که حلاوت و حسن و طراوت و لطافتی در او
هست که وصف نتوان کرد و شاخهایش میوه دهنده است
و ساقش بار آورنده چگونه چنین نباشد و حال آنکه هیچ
کتابی را از کتب الهی و هیچ صحیفه را از صحف پادشاهی این
کمال و جمال و عزت و جلال نبوده عذوبت ذوقش بی
غایتست حلاوت نظمش بی‌نهایت جزالت لفظش ظاهر
است و بلاغت معنیش زاهر و باهر لاجرم فصحای حجاز و بلغای
سخن پرداز در برابر این صحیفهٔ واضحة الاعجاز سر بخط
انقیاد می‌نهادند و از دعوی هم‌عنانی خود تبری کرده بصلح



خبر لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القران
لا یاتون بمثله اعتراف می نمودند واگر کسی از روی جهل
وعناد قدم جرات وجسارت پیش می نهاد انوار خورشید قران
از افق اقتدار طلوع فرموده چراغ مدعای او را بشعشعه
فاتوا بحدیث مثله منطفی میساخت تا همه را معلوم کرد که
القران معجزة والخلق عنه عاجزون در روایت امده که در
زمان حضرت صادق علیه السلم ابن ابی العوجا و سه نفر دیگر
که از ملاحده که در نهایت فصاحت بودند اتفاق کردند
که کتابی در برابر قران بیاورند و هر یک ربعی از ان را تمام
کنند و این عهد را با یکدیگر در مکه پنهان نمودند و عهد
کردند که در سال دیگر جمع شوند در مکه و ترتیب دهند
چون سال دیگر شد در مقام ابرهیم جمع شدند پس یکی
از ایشان گفت چون من دیدم قول خدا را که یا ارض ابلعی
ماءک ویا سماء اقلعی وغیض الماء وقضی الامر دانستم
که معارضه با قران نمیتوان کرد دست از معارضه برداشتم



پس دیگری

پس دیگری گفت چون این آیه را دیدم که فلما استیئسوا خلصوا نجیا الی آخر الایة من از معارضه کردن با قرآن نا امید شدم پس در اینحال حضرت صادق علیه السلام از پیش ایشان گذشت و باعجاز این آیه را بر ایشان خواند که قُل لَئِنِ اجتَمَعَتِ الاِنسُ وَالجِنُّ عَلی اَن یَأتُوا بِمِثلِ هذَا القُرآنِ الخ چون این معجزه را از انحضرت دیدند خایب و خاسر بر گشتند بدانکه در باب اسرار قرآنیه و دقایق فرقانیه اخبار و احادیث بسیار هست که ذکر انها در این رساله موجب ملال و اطاله میشود ولیکن همین قدر کافیست که قرآن مجید خزانه عامره مساکین و شفاخانه بیماران دین و بهشت و پناه بیکسان و سرمایه تنگدستی و تنگمایگان و مونس غربا و جلیس صلحاست

نظم

گر تو خواهی جواهر عرفان — رو بدریای علم القرآن

تا در ان گوهر یقین یابی — تا در ان کیمیای دین یابی

بدانکه تلاوت قرآن مجید اداب ظاهری و باطنی دارد اما اداب ظاهری پس طهارتست و تعظیم مصحف و استعاذه



وخواندن دعا پیش از تلاوت و بعد از ان و تدبر در معانی
ان و کرمیر کردن و درست خواندن و دنو دایره رحمت
طلب رحمت کردن و دور دایره عذاب پناه بردن بسوی
خداوند رحمن و غیر ذلک و اما اداب باطنی مثل حضور قلب
و تخلی از موانع فهم و متاثر شدن از مضامین ان و خود را
بچندین درجه از طبقات غشوات نفس بلند کردن و در
عرضه تخاطب پروردگار خود دیدن بدون عجب و بدان
سبب مفاخرت بپایه عرش و پای علو همت بفرق فرقدان
سودن و محققین گفته اند که درجات ترقی سه است
اول محو کلام الهی شدن که گویا حق سبحانه و تعالی حاضر
و ناظر و سامع کلام اوست و بیم کمال حیرت از تجلی انوار فیض
بنحویکه او را دهشت حاصل شود و گویا متکلم را می بیند
چنانچه از حضرت صادق علیه السلام مرویست که والله لقد تجلی
الله لخلقه فی کلامه و لکن لا یبصرون دوم انکه از نام نشان
و قرات خود بنحویکه بمرتبه وصال رسید گویا کلام را از
خدا



خدا میشنود و بری شدن از حول و قوة خود و عدم التفات

بسوی نفس خود و احضار عظمت کلام و متکلم **نظم**

در تلاوت اگر بچشم شهود · متکلم شود ترا مشهود

مدّ از نفس ضال دیو مضل · بتفاصیل لفظ و معنی دل

بلکه چشم شهود بر حق دوز · در فروغش چراغ دل افروز

خوش نباشد که یار پیش نظر · تو نظر افکنی بجای دگر

از جناب امام موسی علیه السلام منقولست که درجات بهشت

بقدر آیات قرآنیست بقاری میگویند بخوان و بالا رو

پس بهر آیه میخواند و یکدرجه بالا میرود و ایضاً یقال لقارئ

القرآنِ اِقرَأ وَارقَ وَرَتِّل کَمَا کُنتَ تُرَتِّلُ فِی الدُّنیَا فَاِنَّ

مَنزِلَکَ عِندَ اٰخِرِ اٰیَةٍ تَقرَؤُهَا و ایضاً فرموده اند که اَفضَلُ

عِبَادَةِ اُمَّتِی قِرَاءَةُ القُرآنِ و نیز فرموده اند که خدا

عذاب نمیکند دلی را که حفظ نماید قرآنرا و ایضاً فرموده

اند که اَشرَافُ اُمَّتِی حَمَلَةُ القُرآنِ و روایت کرده اند ائمه

هدی از سید انبیا علیهم التحیة والثناء که حملهٔ قرآن



مخصوصند برحمت الهی و ملبوس با نور نامتناهی و تعلیم کنند
کلام معز بان درگاه الهند و مراد از حملهٔ قرآن حمله حقیقی
است که بمضمون ان عمل کنند بمنطوق و مفهوم مشحون کتاب الله
و عترت ان را منظور داشته لمحهٔ از فرموده ایشان تغافل
و تکاهل و تساهل نورزیده خلاف فرموده ایشان
نکنند و ویل لمن شفعاؤه خصماؤه و نیز فرموده اند
که قرآن عروة الوثقی و ریسمان محکم خداست برای متمسکان
پس هر کس از عین اخلاص چنگ بر رشته محبت جناب
مولی الموالی و اولاد طیبین او استوار نماید هم چنانکه
حضرت کاظم علیه السلام فرمودند که علی ابن ابی طالب حبل الله
المتین از چاه ضلالت نجاة یافته باوج جاه هدایت
فایض گردد و اگر نه رساننده تاری خود است بگودال
جهنم و درک اسفل چه در صریح آیه مصدق این مقال
مبرهن است که و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة
للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا گر بر قرآن ا

حرمتی بهتر



حرمتی است که بسبب ان در هرجا که قران ظهور کرده ان محل را
مرتبتی بخشیده در هرجا که ظهورش زیاده است حرمتش
انچیز زیاده گردیده پس هرگاه نقشهای مرکب و لوح
وکاغذ وجلدیکه مجاور ان گردیده زیاده از نقش و
کاغذ بی سفران خواهد بود تا چون بمرتبه جناب پ
دفعه [illegible] واهلبیت او میرسد مرتبه ظهورش بنهایت
میرسد چنانچه در وصف انجناب علیه السلم وارد شده
کان خلقه القران بلکه اگر بعین حقیقت نظر کنی
قران حقیقی ایشانند ونقش کامل قران لفظا ومعنی در
قلوب مطهره ایشان حاصل است چنانچه جناب امیر
المؤمنین علیه السلم میفرماید که منم کلام الله ناطق
نظم لب بجز عبادت زعالمی دل بود نه در عرب چو تو
شیرین سخن نه در عجم است در ثواب الاعمال از علی بن
اسباط از امیر المؤمنین علیه السلم مرویست که فرمود که
هرکه یکصد ایه بخواند از هرجای قران که بخواهد بعد

بانکه کم بیشی نیست
[illegible] ظهور ان [illegible]
[illegible]
بانها [illegible]
[illegible]
[illegible] قران
کردیده [illegible]



ازان هفت مرتبه بگوید یا الله اگر دعا کند که کوهی از جا
بردارد برمیدارد و ایضاً امام جعفر صادق علیه السلم
فرمودند انکسیکه یکحرف از قران در نماز خود نشسته
بخواند بنویسد خدا تعالی برای او پنجاه حسنه و محو میکند
از او پنجاه سیئه و بلند گرداند مرتبه او را صد درجه
و قاری را این ثواب و این اجر وقتی حاصل است که بمقتضای
کریمه مشکین رقیمه وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا عمل نموده
و خود را بر زمرهٔ حَسِّنُوا الْقُرْآنَ وَجَوِّدُوهُ داخل نماید
والا از کسانی خواهد بود که در شان ایشان رُبَّ تَالٍ
لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ ورود یافته و مخفی نماناد
که ترتیل و تجوید امریست مهم که فقهای عظام تصریح
بان فرموده اند اگر کسی در نماز یکحرفی از مخرج خود
ادا نکند نماز او باطل است و احدی از علما خلافی در این
نکرده است و سید انبیا فرموده اند که التَّرْتِيلُ
حِفْظُ الْوُقُوفِ وَأَدَاءُ الْحُرُوفِ و سید اوصیا علیه صلوات
فرموده اند

فرموده اند که الترتیل تجوید الحروف ومعرفة الوقوف
بنوعی که حروف کلمات بیکدیگر داخل ومتصل وناپیدا
نشود ودر مواضع وقوفیکه مقرر شده وقف نماید
امتیاز مخارج حروف از یکدیگر بوجهیکه متلبس نشوند
ورعایت صفات حروف هم بکند باید که تلاوت را
از روی خضوع وخشوع کند زیرا که از حضرت صادق علیه السلام
روایت شده که هر کس قرآن را بخواند وخضوع نکند ورقت
نیاورد وپیدا نشود برای وی حزنی واندوهی وترسی
پس بدرستیکه سبک شمرده است عظم شان خدا را
وزیان کار شده است زیان کار شدن هویدا نظم
خوش نباشد که یار پیش نظر   تو نظر افکنی بجای دگر
ونیز از آنحضرت منقولست که ان القرآن نزل بالحزن
فاقرؤه بالحزن یعنی قرآن نازل شده است با حزن پس او را
با حزن بخوانید تا بیخبران بادیه غفلت را محزون ساخته
بسر منزل هدایت برسانند واز رسول خدا صلی الله علیه وآله

مرویست که زینت دهید قرآنرا بصداهای خوش و ایضاً فرمود
که قرآن نازل شده است بحزن واندوه پس هرگاه بخوانید
آنرا گریه کنید و اگر گریه نتوانید کرد خود را بگریه وادارید
و در آخر حدیث فرموده وَتَغَنَّوا بِالقُرآنِ فَاِنَّهُ لَم یَتَغَنَّ
بِهِ فَلَیسَ مِنّا یعنی تغنّی کنید بقرآن که هر که غنا نکند
از ما نیست مخفی نماناد که این حدیث شریف منافات
دارد با بسیاری از احادیث صحیحه دیگر که هر یک صریحا
دلالت بر حرمت مطلق غنا دارد اعم از تلاوت قرآن و غیر آن
لهذا در باب حرمت و حلیت غنا در قرآن بین العلما
رضوان الله علیهم خلافست جمعیکه در صدد منع در
آمده اطلاق احادیث منع را مناط حجت خود دانسته
این خبر و سایر اخباری که دلالت بر جواز کنند در معرض
تاویل در آورده اند از انجمله شیخ طبرسی علیه الرحمه
تغنّوا را بمعنی استغنوا حمل کرده گوید یعنی مستغنی شوید
بسبب قرآن از غیر قرآن زیرا که آنچه بکار دین و دنیای



شما آید

شما اید در این کلام مجید یافت شود و کسیکه با مر و نواهی قرآن
که از اهلبیت عصمت بوی رسد اکتفا نکرده خود را بغیر قرآن
و اهل آن که رسول خدا و ائمهٔ هدا یند داند از ما نباشد الی
غیر ذلک من التاویلات و برخی دیگر برانند ما دامیکه مفهوم
حدیث با قوانین شرعیه منطبق تواند شد ساحت سیاق آن باید
از تطرق تاویلات بعیده مصون و محروس باشد و در اینمقام
احادیث جواز غنا مخصص احادیث مطلقه منع تواند بود
که حینئذ غنا در تلاوت قرآن از تحت حرمت مطلقه مستثنی
باشد و فی الجمله مؤید قول ایشان تواند بود احادیثی که در مدح
صوت حسن و حسن صوت واقع شده و روایتی که از سیاق آن
صریحا فرق فیما بین غنا و صوت حسن ظاهر گردد از شارع
مقدس متلقی نشده و آنچه برخی از فقها ره در تشخیص غنا
معین فرموده اند که ترجیع صوت مطرب یا صوتیست که
احداث طرب نماید یا اندوه بیفزاید خالی از مستند است
فلاجرم بنای مسئله بنهجی باشد که محدث کاشانی



علیه الرحمه فرمایند مضمون کلام ایشان اینست که از بسیار
از احادیث مستفاد میشود که تغنی بقرآن جایز بلکه مستحب باشد
پس احادیثی که در باب نهی از غنا و حرمت آن واقع شده
باشد مراد از نهی خوانندگی و لحون باطله و طریقه اهل
فسق و گناهان کبیره خواهد بود چنانچه در زمان ائمه علیهم
السلام از فساق مردم و سلاطین بنی امیه و بنی عباس از غناء
زنان قواله میان مردان و خواندن اشیاء باطله و نحو آن معهود
و معلوم بوده است و اخباری در این باب ذکر کرده اند
که ذکر آنها در این وجیزه تطویل است پس اگر تلاوت قرآن
از روی تقوی و صلاح و ملاحظه مصحف و تدبر بنهجی که
مذکور شد بوده باشد هر چند اتفاقا بیکی از مقامات
دوازده گانه و گوشهای بیست و چهار گانه و شعبهای چهل
هشت گانه درست آید غنائی که مذموم است نباشد بلکه
صوت حسن است بشرط آنکه قاری قصد آن نباشد و تلاوتی
که از روی لهو و لعب و فسق باشد هر عنوانیکه خوانده شود

غنا است

غناست پس فی الحقیقة غنا و حسن صوت در اصل وضع متحدند
اما باعتبارین مذکورین تشخص و امتیاز از یکدیگر یابند و
لهذا فرقی در اخبار برای آنها ذکر نشده و ذوق سلیم کاشف
اینمعنی تواند بود و ایضا امتیاز دادن حرکات ضم و رفع
و کسره و تنوین و سکون و غیر ذلک است که با عدم تشخیص آنها
معنی را تفاوت فاحشی بهم میرسد **نظم** تساهل با عراب
قران مکن که محرم بیک نقطه مجرم شود بدانکه
اکثر علماء هر یک از قراء سبعه را متواتر میدانند و بعضی
نقل اجماع بر آنها کرده اند لهذا فتوی داده اند بانکه
قرائت نماز را بهر یک از قرائت سبعه که بخوانند نماز درست است
و بعضی سه قرائت دیگر را متمم عشره است متواتر میدانند
و لازم نیست که از اول تا آخر بیک قرائت بخوانند بلکه اگر
بعضی را مثلا بقرائت عاصم و بعضی را بقرائت حمزه و بعضی
بقرائت باقی قراء بخوانند جایز است بلکه سنت داشته اند
که التزام یک قرائت نکنند و این قواعد تاکیدات در



خصوص قرائت مخصوص بفاتحه و سوره نیست باید در همه

قران قواعد تجویدیه را ملحوظ دارند تا نماز و عبادت

صحیح و با مامت مسلمین قابل باشند چنانچه در حدیث وارد

شده است که قِرَائَةُ القُرآنِ سُنَّةٌ مَأثُورَةٌ يَأخُذُهَا الآخِرُ

عَنِ الأَوَّلِ و ایضاً فرموده اند القِرَائَةُ سُنَّةٌ تُؤخَذُ مِنْ

أفْوَاهِ الرِّجَالِ تَتَّبِعُ وَلا تَبْتَدِعُ و باید که جمیع شرایط را

ملحوظ داشته و تجاوز از قواعد مذکوره در قرائت بدعت

يَفسِقُ بِهِ القَارِي وَيَأثِمُ بِهِ المُستَمِعُ لِأَنَّهُ عَدَلَ بِهِ عَن مَنهَجِهِ

القَوِيمِ و این در وقتی است که در خدمت استاد حاذق

صاحب وقوف خوش سلیقه مشغول تلمذ بوده و علم

قرائت بنحو اجمل و احسن او را یاد گرفته مشافهة از استاد کامل

استماع نموده باشد چنانکه مشهور است خُذِ العِلمَ مِنْ

أفْوَاهِ الرِّجَالِ غرض از این علم قرائت است و البته

قاری ما دامیکه قرائت را یاد نگرفته و قواعد را تصحیح

نکرده دیگری را یاد ندهد و در ابطال عبادات و کلام

هذا



خدا ساعی و هم ضال و هم مضل نشود و قرانرا برای خود
نخواند چنانچه در حدیث وارد شده است که مَن قرأ القرآن
برأیه فقد کفر ایضا یؤمکم أقرؤکم ای اعلمکم بالقرائة
نه مثل اشخاصی که دخل و تصرف غیر شرعی در قرائت در
ادای حروف از مخارج میکنند و یحسبون انّ ذلک فضلٌ
و کمالٌ و لا یدرکون انما هو جهلٌ و ضلالٌ و باید که
قرائت را بسرعت نخواند بنحویکه در قرائت خللی بهم رسد
و بعضی از علما جایز نمیدانند ختم قرانرا در کمتر از سه روز
هم چنانکه ابن بابویه علیه الرحمة در رساله اعتقادیّه
خود تصریح باین نموده که ثواب قرائت قلیل با تدبّر و ترتیل
بیشتر است از ثواب قرائت کثیر که بی تدبّر و ترتیل باشد
جناب امام المتقین فرموده اند لا خیر فی قرائة من لا یتدبّر
فیها و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که آیات
قرآن خزینهای حکمت است پس هر گاه گشوده خزینه که میکشائی
باید که در آن نظر نمائی و با تفکر جواهر معانی و حکمتها



بیرون اوری نظم از دل تن بمنظر جان آی
بتماشای باغ قران آی   سطر قران شطر اهمانست
که از اوراخت دل وجانانست   وباید از مواعظ قران
متذکر شود واز احوال کذشتکان عبرت کیرد ومشاهده
نماید که چه نحو میخواند کتاب پروردکار خود ومنشور
دوستی اورا وچه نحو اجابت میکند امر ونهی اورا وچکونه
امتثال حدودان مینماید بدستی که ان کتابیست عزیز
لَا یَاْتِیهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ الایه وچون
جناب سید سجاد علیه السلام مَالِكِ یَوْمِ الدِّیْنِ را میکفتند
تکرار میفرمودند بحدیکه نزدیک بودی که هلاک شوند
نظم پی از منزل لیلی بدرخشید سحر   وه که با خبر من
مجنون دل افکار چه کرد   والحق چکونه وحشت هم
نرساند کسیکه انیس او خداوند عالمیان باشد وَمَنْ اَرَادَ
اَنْ یَتَکَلَّمَ اللهُ مَعَهُ فَلْیَقْرَءِ الْقُرْاٰنَ   نظم
حال از زبان دوست شنیدن چه خوش بود   یا از زبان انکه شنید از زبان دوست



کاهی

کاهی حقیقت احوال کذشتکان وکاهی احوال دوستان

خود وکمالات ایشانرا برای او نقل میکند واز بندکه نوزکهیا

خود امیدوار میکرداند **نظم** خوشتر آن باشد که سر دلبران

کفته اید در حدیث دیکران که دوستان

چندین هزار سال کذشته احوال ایشانرا بجهت مهربانی

بیان میفرمایند وانواع مشقتهائیکه در راه خدا کشیده

اند وبرای تکمیل بندکان کاهی بوعده حور وقصور

وشراب طهور تطمیع وکاهی بوعید انواع زجر وعذاب

تهدید میفرمایند پس کسیکه از روی تنبه واکاهی

وتفکر وتدبر کماهی قرآن خواند در کلستانهای فیض

یزدانی بروی عقل او مفتوح کردیده باشد وکذرهر

صفحه از صفحات قرآنیکه نظر کند کلستانی از شقایق

حقایق وچراغانی از انوار معارف هدایت برایش مهیا کرده

اند ومحفلی مملو از دوستان وبرکزیدکان خدا برای

انس والفت او نشانیده اند وانواع نغمهای نی وخانی



وعقلانی برایش حاضر ساخته اند میزبانش خداوند مهربان
ومصاحبانش انبیا وصدیقان در چنین بزمی اگر کسی
از شادی غیرد وحشت چرا گیرد نظم جهد کن این
بند از پا باز کن بر فراز لامکان پرواز کن تا بکی
در چاه طبعی سر نگون یوسفی یوسف بیا از چه برون
تا عزیز مصر ربانی شوی وارهی از جسم روحانی شوی
حالیا ای عندلیب کهنه سال ساکن افغان پسندی
بنال چون نکردی ناله در فصل بهار در خزان
باری قضا کن زینهار **الباب الاول** در بیان استعاذه
وبسمله وتعیین مبحدات واعداد سور وآیات وکلمات
وحروف وبیان رکوعات قرآنیه سه بدانکه بعضی از
علماء اعلام استعاذه را در حین شروع در تلاوت
سنت مؤکده میدانند وگفته اند که امر در آیه مبارکه
فاستعذ بالله امر باستحباب است وبرخی دیگر امر بوجوب
میدانند علی ای القولین گفتن کلمه استعاذه قاری را



ضرورت

ضروراست چه مادام مزرع سینهٔ بیکینهٔ خود را از
خار و خاشاک دشمن دیرینهٔ خود پاک و پاکیزه نسازد
نمیتواند که تخم محبت دوست بیقرینه را در آنجا بکارد
و با آب موالات اولیای خود آبیاری نماید چنانچه کلمهٔ
طیبهٔ لا اله الا الله بر اینمعنی اشعار تمام دارد و مادام
که پیشگاه زبان بجاروب نفی خدایان باطله و الههٔ عاطله
نرفت و رونمائی چراغ لا اله الا الله را که کلمهٔ اثبات
واجب الوجود است در مخزن دل نمیتوانی افروخت
نظم سینهٔ خود را پر صد چاک کن   دامن از آلوده
گیها پاک کن   بلکه استعاذه باید کرد از هر چیزیکه
مشغول غیر خدا میسازد مثلا غشوات نفس اماره
و مؤید آن است حدیث شریف نبوی صلعم که فرموده اند
اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک پس دواعی نفس انسان را
شباهتی بشیطان هست که حضرات معصومین علیهم
السلام از شر آن پناه بخدا برده اند و آنهائیکه غیر



معصوم‌اند البته باید از شر چنین نفس استعاذه بجویند
نظم تا عنان نفس کوته نیست یک اعوذ باعوذ
بالله نیست بلکه او پیش صاحب عرفان نیست الا
اعوذ بالشیطان گاه گوئی اعوذ و گه لاحول
لیک فعلت بود مکذب قول سوی خویشت دو اسبه
میراند بر زبانت اعوذ می‌خواند طرفه حالی
که دزد بیگانه گشته همراه صاحب خانه میکند
همچو او فغان و نفیر در بدر کو بکو که دزد بگیر
و در جهر و اخفات در غیر نماز تابع قرائت است علی
المشهور و بعضی بجهر قائل شده‌اند بجهت اظهار شعار
قرائت و اسکات سامع و بعضی بالعکس نظم
حین قرآن خواندن اقوی استعاذه سنت است جز نماز
اخفات و جهرش را قرائت علت است واین بیت موافق
مذهب عاصم است و بعضی در حالت قرائت استعاذه را از
بسمله قطع کردن را لازم دانسته‌اند تعظیما لشأن الله
تعالی



تعالی و در تعیین لفظ استعاذه میان علمای قراء
خلاف هست آنچه شیخ طبرسی علیه الرحمة در مجمع البیان
از ابن کثیر و عاصم و ابو عمرو روایت کرده اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم است و نافع و ابن عامر و کسائی ان الله
هو السمیع العلیم را نیز اضافه نموده اند بنا بر تأسی
قرآن و اعتقاد حمزه نستعیذ بالله من الشیطان
الرجیم است چه در کلام مجید امر بلفظ باب استفعال
شده از طرق عامه چهار ده روایت در باب استعاذه
وارد شده که جمیع آنها مفصلاً در کتاب جواهر القرآن
مؤلف قاصر بیان شده طالبین باید بآن کتاب رجوع
نمایند اما بهترین صیغ استعاذه این صیغه است که
استعیذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع
العلیم چه این عبارت مستجمع مضمون هر دو آیه است
از لفظ فاستعذ و مدلل شدن آن بلفظ انه سمیع علیم
و مؤید آیه است آنچه از ابن عباس روایت کرده اند که ابتدا



وجه آن حضرت چنین بود که جبرئیل گفت یا محمد استعذ بالله
السمیع العلیم من الشیطان الرجیم ثم قال بسم الله الرحمن الرحیم
اقرأ باسم ربک الذی خلق و اما بسمله پس اول چیزی که
حسب الفرمان ملک سبحان قلم خجسته رقم بر صفحه لوح
محفوظ نوشت بسم الله الرحمن الرحیم بود و چون مبدأ
کلام قلم نام ملک علام بود لهذا افتتاح کلام نیز بان
شد در مجمع البیان از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است
که بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است باسم اعظم الهی از سیاهی
چشم بر سفیدی آن گفته اند که بسم الله کلمه ایست سالبة للذنوب
دافعة للکروب ساترة للعیوب مظهرة للغیوب یعنی کلمه
ایست که جذب جمالش رباینده دلهای مجذوبان فیض
کمالش زداینده غمهای مکروبان استار رحمت بیکرانش
پرده پوش عیبها و اسرار حکمت بی پایانش چهره گشای
غیبها است **نظم** مفتاح در مفاتح الغیب
مفتوح شد درسگاه لاریب   بر زنده دلان عالم روح



ابواب

ابواب فتوح از اوست مفتوح   در کتاب شمس المعارف
آورده اند هر که بسمله را ششصد و چهل بار بنویسد
و با خود دارد همه جا معزز باشد و قلوب همه مردمان
بمحبت او مایل گردد و در کتب معتبره مرویست که از برای
هر گونه مطلب جزئی و کلی از مطالب دنیا و آخرت در
محلی خلوت که علایق و عوائق نباشد دو رکعت نماز
بگذارد و در هر رکعتی نوزده بار بسم الله الرحمن الرحیم
بگوید و فاتحه بخواند و بعد از فاتحه سوره توحید را
بخواند و در رکعت دویم نیز همین طریق چون از نماز
فارغ شود ده مرتبه صلوات بفرستد و بذکر بسمله
مشغول شده هفتصد هشتاد و شش مرتبه در یک مجلس
بگوید و بعد از آن یکصد سی مرتبه صلوات بر محمد و آل
او بفرستد و بخضوع و خشوع تمام این دعا را بخواند
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الَّذی لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لا تَأخُذُهُ



سبحان الله العظیم [illegible]

سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ الَّذِی مَلَأَتْ عَظَمَتُهُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْض
وَاَسْئَلُكَ بِاِسْمِكَ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ الَّذِی لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ
خَشَعَتْ لَهُ الْاَبْصَارُ وَوَجِلَتْ لَهُ الْقُلُوبُ مِنْ خَشْیَتِهِ
اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَنْ تُعْطِیَنِی حَاجَتِی و مطلب خود را
ذکر کند فی الحال اثر اجابت ظاهر گردد و مکرر بتجربه رسیده
است و العهدة علی الراوی بدانکه بسمله جزء سوره است
و ترکش عمدا موجب بطلان نماز است باتفاق علمای امامیه
رضوان الله علیهم و جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده
اند که هر کس بسمله را ترک کند ترک کرده است صد و چهارده
آیه از قران مجید و واجب است بسمله گفتن در اول هر
سوره الا در سوره توبه بسبب نزول آن در قتل و قتال
با منافقان و عهدشکنان چنانچه روایت شده است که
داب جاهلیت این بود که چون میخواستند که عهد را
که میکردند بشکنند در اول عهدنامه بسمله را نمینوشتند
در این سوره بداب ایشان رفتار شده است و هذا



نزد

ترك البسملة فی اول سورة التوبة وقاری مخیر است
اگر ابتدا بعشری یا بجزوی از قرآن بکند در گفتن و
نگفتن بسم الله در اجزای سورهٔ توبه که حکم اینها که
حکم توبه است اما اگر آیه باسم الله مصدر باشد بسم الله
گفتن احسن است و اگر باسم شیطان باشد ترک اولیست
ولازم است در نماز قبل از بسمله تعیین سوره نمودن
مگر در سوره که همیشه عادت خود ساخته است که
در نماز خوانده باشد و بعضی از عدول سوره بسوره
دیگر را قبل از تجاوز از نصف جایز دانسته اند بشرطیکه
بسمله را اعاده کند مگر عدول از سورهٔ توحید و جحد
که آنرا مطلقا حرام دانسته اند مگر در نماز جمعه و نماز
ظهر جمعه که عدول از آنها جایز است و مستحب است که
امام و منفرد را جهر به بسمله خصوصا در نماز اخفاتیه
اما در حق ماموم ثابت نیست و لازم است در عقب
سورهٔ فیل سورهٔ قریش و در عقب سورهٔ والضحی سورهٔ



الم نشرح را خواندن با بسمله وسطی و در گفتن بسمله در

مابین دو سوره چهار وجه متصور است سه وجه از انها

جایز و یکی مذموم است اما آن سه وجهیکه جایز است

اول قطع طرفین دویم وصل طرفین سیم قطع بسمله

از اخر سورهٔ ماضیه و وصل ان باول سورهٔ اتیه

و وجه ثالث اولیست اما دو وجه ممنوع انست که اول بسمله

را باخر سورهٔ ماضیه یا استعاذه وصل کرده و بر بسمله

وقف نمایند که بسمله برای افتتاح است نه از اختتام

و مستحب است وصل بسمله باول سوره و قطع ان از نه سوره

قطع طرفین	٥ ٥ ٥
وصل طرفین	ـــ ـــ
قطع الاولی	٥ ـــ
وصل الاولی	ـــ ٥

وصل بسم الله بر پنج الحمد و رحمن مستحب

باقمر با حاقه با قارعه با اقترب

با محمد با تکاثر و وصل بسم الله مکن

با عبس تبت دو لا اقسم و فی بل الذین یکن

وافضل انچه در نماز باید خواند بعد از رکعت اولی

سورهٔ قدر است و در رکعت دویم سورهٔ توحید مکر

مکرر در



در نماز شب جمعه که در رکعت اولی نماز خفتن سوره

جمعه و در دویم سوره اعلی سنتست و فرموده اند

که سوره قدر سوره نبی و اهلبیت اوست و دعا بعد

از سوره توحید مستجاب میشود یعنی قنوت در نماز و از

حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که هر که در

نمازهای پنجگانه سوره توحید نخواند باو میگویند

یا عبد الله لست من المصلین و ایضا فرموده است

من مضت له جمعة و لم یقرأ فیها قل هو الله احد ثم مات

مات علی دین ابی لهب و اما تعیین مواضع سجدات قرانی

بدانکه واجبست بر قاری و مستمع بعد از تلاوت یا

استماع تمامی آیه سجده از عزایم اربعه سجده کردن فورا

و سنتست بعد از رفع رأس تکبیر گفتن و طهارت از

حدث و خبث و استقبال قبله و ستر عورت نمودن لازم

نیست و موجب سجده در سوره و النجم و اقرأ آخر آیه است و در

الم تنزیل تا یؤمنون الی لا یستکبرون و در حم سجده علی



المشهور آیه وَمِنْ آیاتِهِ الی تَعْبُدُونَ ولکن عامه لا یَسْئمُونَ
را گفته‌اند واحتیاطا انست کمرتبه دیکر بقصد قربت
سجده کند تا از عهده خلاف بیرون امده باشد
وسنتست که در سجده این ذکر را بخواند لا اله الا الله
حقا حقا لا اله الا الله ایمانا وتصدیقا لا اله
الا الله عبودیة ورقا سجدت لک یا رب تعبدا و
رقا لا مستنکفا ولا مستکبرا بل انا عبد ذلیل خائف
مستجیر وسجده‌های مسنونه یازده است در اعراف و
رعد ونحل واسری ومریم ودو حج وفرقان ونمل وص و
انشقاق واما عدد سور القران پس ان بنا بر قول اصح
یکصد وچهارده سوره است واما عدد جمیع آیات القران
در کافی از هشام بن سالم روایت شده از ابی عبد الله ع
که فرمودند که قرآنی فرود آمد بدان جبرئیل بر محمد ص
هفده هزار آیه است ولیکن انچه در دست مردم است
کمتر است ازان وازانچه مشهور است شش هزار و ششصد و شش



آیه است

این است اما آنچه بتحقیق رسیده عدد آیات کل قرآن با بسمله
اوایل سور شش هزار و دویست و سه است و علمای بصریین
نیز بدین عدد قائلند و در جواهر التفسیر آورده که
عدد آیات قرآن باتفاق علما شش هزار و دویست آیه
و کسری است و آن کسر بقول مکیین شانزده است و بقول
مدنیین یازده و بقول بصریین سه و بقول شامیین
بیست و نه و بقول کوفیین سی و پنج بنابر اختلاف قراء
و آیه کوتاه تر از یس و حم که هر یک دو حرفند نباشد
و بزرگتر از آیه مداینه که قل یا ایها الذین امنوا اذا
تداینتم بدین الی آخره نیست عدد کلماتش یکصد و سی و
هفت است و مجموع کلمات قرآنیه هفتاد هزار و چهار صد و
کسری است که آن کسر نزد بصریین شصت و چهار است و نزد
کوفیین و شامیین سی و نزد اهل حرمین هشتاد و نه
و کلمه از دو حرف کمتر نباشد مثل من و عن و از ده حرف
بیشتر یافت نشده مثل لیستخلفنهم و کلمه فاسقیناکموه



و حلام

وعلامت کلمات را در اوایل سوره بعضی از مصاحف حرف
کاف مینویسند باین طریق ک و در بحث آن
عدد کلمات را با قلم هندسه ثبت مینمایند و امّا عدد جمیع
حروف قرآنیه سیصد بیست و یکهزار و کسر بیست و آن
کسر دویست و پنجاه است نزد مکّی و مدنی و بقول بصری
دویست و بقول کوفی یکصد و هشتاد است و علامت
آن در اوایل سور حرف حا است باین طریق ح و امّا
عدد رکوعات قرآنیه پس آن پانصد پنجاه و هفت رکوع
است و علامت آن در اوایل سور و حواشی صفحات قرآن
بحرف عین باین طریق ع نوشته میشود و رکوع عبارت
از ما بین قصّتین و حکایتین یا ما بین کلامین تامّین است
وارد شده که بعضی از صحابه که قرآن را در نماز ختم
میکردند وقتیکه باتمام قصّه و کلام میرسیدند در
نزد آن رکوع مینمودند و جمیع اوایل سور رکوع دارد
و مواضع جمیع رکوعات قرآنیه مفصّلاً در کتاب خزائن

القرآن مؤلف مسطور است

الباب الثانی

در بیان مخارج حروف و صفات آن و اقسام دندانها

بدانکه حروف هجا بمذهب اصح بیست و هشت حرف است
و آن منقسم شده بحلقی شش گانه و لهوی دو گانه و فمی
شانزده گانه یعنی شجری و لثوی و نطعی و ذلقی و اسلی
و شفوی و مخرج مکانی را گویند که حروف از آن متولد
شود و مخارج حروف را سیبویه و اتباع او شانزده
اختیار نموده و مخرج جوف را بیرون کرده اند که الف
و واو و یاء مدیین است لانها اصوات تتصل بالهواء
و تنتهی فیها و زبان را در آنها بر موضعی از اجزای دهان
اعتمادی نیست و قطرب و فراء و مبرد و اتباع ایشان
چهارده اختیار نموده اند یعنی حروف جوفیه مذکوره
را ساقط و مخرج نون و لام یکی گرفته اند که هر یکی را
مخرجی دیگر است و خلیل بن احمد و ابن مکی و ابن جزری
و شاطبی و جعبری و ابن شریح و جمعی کثیر از علمای این فن

و بعضی گفته اند



برآنند که مخارج حروف هفده است واین قول اقوی
واقرب بصوابست اوّل مخرج همزه وهاست از آخر حلق
دوّیم عین وحاء مهملتین است از وسط حلق سیّم غین و
خاء معجمتین است از اوّل حلق یعنی نزدیکتر بدهان و در
تقدیم وتاخیر این حروف در مخرج اختلاف کرده اند اصح
اینست که هر دو از اینها در یک مرتبه اند چهارم مخرج
حروف مدّ است از هوای دهن بنا بر قول صواب واین حروف
را مدّی وجوفی وهوائی گویند زیرا که مخرج اینها جوف است
وایشان مجرّد صوتند وزبان را در موضعی از اجزای
دهن اعتمادی نیست پنجم آوّل بیخ زبانست متصل
بحلق با آنچه محاذی ویست از حنک بالا وآن مخرج قاف است
واین هر دو لهوی اند ولهاة گوشت پاره سرخست که
میان حلق ودهانست که آنرا ملاذه گویند وقاف را
غلصمی وکاف را عکدی گویند وغلصمه اوّل لهاة و عکده
آخر لهاة میباشد هفتم میان زبانست با آنچه برابر ویست

از کام بالا و آن مخرج جیم و شین و یاء غیر مدّیست و اینحروف را
شجری گویند و شجر کشادگی میان دهانست هشتم کنارهٔ
زبانست با آنچه برابر ویست از دندانهای اضراس و آن
مخرج ضاد است یمیناً و شمالاً نهم آخر پهلوی زبانست
با بیخ دندانهای بالا قال سیبویه فویق الضواحک و النواجذ و الانیاب
والرباعیة والثنیة و آن مخرج لام است دهم سر زبانست
نزدیک مخرج لام و از لثه و آن گوشتیست که دندانها
بان رسته یقال هی اللحم المرکب فیه الاسنان یعنی اندکی
از مخرج لام فروتر بعضی بالاتر گفته اند و آن مخرج نونست
یازدهم نیز سر زبانست بعد از مخرج نون باندک
فاصله و آن مخرج راء مهمله است و بعضی برآنند که
پشت سر زبان را دخلی در مخرج راهست لانحرافه الی
اللام وگاه است که مخرج را از مخرج نون مقدم باشد
و بعضی گویند که مخرج نون و لام و راء متقاربند نه
متحد و اینحروف را لثوی گویند دوازدهم نیز سر زبانست



با پنج دو دندان پیش بالا وآن طا و دال مهملتین و تاء مثناة
فوقانیست واین حروف را نطعی گویند و مراد از نطع سقف دهن
وشکنهای کام بالاست سیزدهم سر زبانست با سر دو
دندان پیش بالا وآن مخرج ظا و ذال معجمتین و ثاء
مثلثه است واین سه حرف را ذلقی گویند و ذلق طرف
زبانست وایضا کناره وتیزی هر چیز را مینامند چهاردهم
نیز سر زبانست با سر دو دندان پیش زیرین باندک
فاصله وآن مخرج سین وصاد مهملتین وزای معجمه است
واینها را اسله گویند وآن جای باریکی سر زبانست
پانزدهم سر دو دندان پیش بالاست با میان لب زیرین
وآن مخرج فاست شانزدهم میان دو لب است وآن
مخرج واو غیر مدی وباء موحده ومیم است اما با از تری لب
ومیم از خشکی لب است لیکن در واو لب ها بهم نمیرسد
وحاصل میشود از هواء ما بین شفتین بدون ملاقات
آنها بهمدیگر ولهذا واو مدّ را هوائیه مینامند هفدهم



میم ونون

میم و نون مشددتین و ساکنتین که ادغام با غنه است
و غنه آوازیست که بعد از انضمام شفتین از خیشوم می
آید و آن داخل انف است در حالت اخفاء با غنه زیرا
که در این هر دو حالت این دو حرف از مخرج اصلی خود
متحول میشوند بنا بر قول صحیح همچنانکه حروف مده
متحول میشوند بجوف و اگر این دو حرف متحرک یا مظهر
باشند نه مدغم و مخفی پس در آن حال عمل نون با زبان
و عمل میم با دو لب چنانچه ذکر شد و هیچیک از حروف
هجا دو مخرج ندارد الا این دو حرف و حروف جوفیه
و ضاد معجمه که مخرج ضاد هم از دو طرف زبانست
و اما سی و دو دندان پس آنها بر چهار قسمند اول
ثنایا و آن چهار است دو از زیر و دو از بالا دویم
رباعیات و آن نیز چهار است دو از زیر و دو از بالا
متصل ثنایا سیم انیاب و آن نیز چهار است متصل
برباعیات چهارم اضراس و آن بر سه قسم است اول



ضواحک وآن چهار است از پهلوی انیابست دویم

طواحن وآن دوازده است از هر طرفی شش دندان

سه از زیر وسه از بالا سیم نواجذ وآن را دندان عقل

گویند قریب به بیست سالگی بیرون می آید وآن نیز چهار

است دو از زیر ودو از بالا واما صفات حروف بدانکه

مراعات صفات مقرره حروف در عربیه چون جهر و

همس واستعلا واطباق ونظایر آن شرعا واجب نیست

بلکه از جمله مستحبات است وعلما فرموده اند که این

صفات انقدر لازم است که حروف از یکدیگر ممتاز ویکانه

از مخرج ادا شود وصفات ذاتیه حروف ده است هر دو

ضد یکدیگر اول مهموسه وحروف وی ده است

مجتمع در کلمات فحثه شخص سکت ما بقی مجهوره اند ودر

حین اداء حروف مهموسه آواز فرو گذاشته میشود

بمرتبه که جوهر صوت درانها ظاهر نمیشود وعکس اینست

حروف مجهوره دویم شدیده وآن در اجد قط بکت

مانع



مابقی رخوه الا حروف لم یرع که آن مابین شدت و رخوت
است و در ادای حروف شدیده بجهت قوتی که در
آنها است نفس در مخرج منعقد میشود و در حروف
رخوه نفس را در مخرج جریان میشود بعلت سستی که
در این حروف است سیم مستعلیه و آن در کلمات خص
ضغط قظ است مابقی مستفله و در ادای حروف
مستعلیه صوت بر بلندی میل نموده بتفخیم ادا میکردد
و در مستفله میل بر پستی نموده بترقیق ادا میشوند
الا در لام جلاله و راء و الف چنانچه بیان خواهد شد
چهارم مطبقه و آن در کلمات صض طظ است مابقی
منفتحه که زبان پهن و کشاده شده بوقت ادا میکردند
پنجم مذلقه و آن در کلمات فر من لب است که از
طرف لب و زبان بسبکی و خفت ادا میشود یعنی سه حرف
از لب و سه از زبان و مابقی مصمته است و در ادا
آنها سنگینی و ثقلی در مخرج بهم میرسد و اما صفات



عارضیه حروف پس قلقله است و آن در حروف قطب جد است که در هنگام وقف و سکون آن حروف در مخرج ضغطه و اضطرابی و جنبشی بهم میرسد و در حین ادا زبان مضطرب میشود و ما بقی ساکنه است که مطلقا جنبشی در آنها نیست و از آنجمله صفیر است و آن در لغت هُش کردنست که مراد از صفیر صفیر گنجشک باشد و در اینجا صوت ضعیفیست که از بیخ دندانها بیرون میآید که آن مخصوص ص و س و ز است و از آنجمله غنه در میم و نون مشدد تین است و مراد از غنه آوازیست که در دماغ پیچیده میشود و انحراف آنست در لام و راء و تکرار است در راء فقط که چون غلظه که در آنست گویا دو باره گفته میشود ولیکن مکرر فی الحقیقة و معنی تکریر سیمین و فرهجی است در لفظ نه اعاده آن بعد از قطع و تحفظ واجبست در اظهار تکرار آن خصوصاً که مشدد باشد چنانچه شیخ محمد جزری گفته است

واخف



واخفا تکریرا ذا شدّ دا و علمای قرائت خصوصا مکی ابی
طالب گفته اند که واجب است بر قاری اخفا کردن تکرار
راء را خصوصا که مشدّد باشد فمتی اظهره فقد جعل من
الحرف حروفا و من المخفف حرفین لانّ تکریره لحن جلی
و از انجمله تفشی است در شین و استطاله است در ضاد
و گفته اند که حرف ضاد در حین اداء بمرتبه دراز میشود
که بمخرج لام میرسد و مدّ است در حروف علّه و
لین است در واو و یاء ساکنه ما قبل مفتوح
و حروف مدّ و لین را جوفیّه میگویند و حروف مخفیه هست
و آن مختص بحروف مد و هاء که در کلمهٔ هاوی است
و این حروف اربعه بجهة ضعفی که دارند زبان را در ادای
آنها مدخلی نیست و آواز در دهن متسع و هوا میشود در حین
اداء صوت مخفی میباشد و ما بقی حروف بیّنیه و آنها هم
بیست و پنج حرف است و نبریه و رفع صوت و تیزی در
همزه است و بحّه که بمعنی گرفتگی صوت است مختص بهاء مهمله



ومنفوشه که بمعنی دمش است مختص بثاء مثلثه است

ومنفوخه در فاست و در حین اداء اساسی در لب

بهم میرسد ومجروره در خا است که در ادای آن خراشی

در منخرین بهم میرسد و تفشی در شین است و بعضی

ثاء وفاء را هم بآن ضم کرده اند و شکی نیست که هر گاه

در مخارج وصفات خللی بهم رسد مثل مخارج حروف را

تغییر دادن و تکرار در راء و تفخیم در مستفله و ترقیق

در مستعلیه قطعا معانی ایشانرا منقلب نموده لحن و

مبطل نماز و قرائت خواهد شد و مخفی نخواهد ماند که

آنچه بعضی از فضلا تصور نموده اند که دانستن مخارج

وصفات ممیزه و مدات واجبه کافیست و تحصیل محسنات

لازم نیست غافلند از اینمعنی که در اکثر کلمات و اعراب

تحریفی بهم رسد که باعث بطلان عمل میشود پس باید که

بقدر امکان سعی در تحصیل این علم بشود والسلام

علی من اتبع الهدی **الباب الثالث** در بیا



شو بن

تنوین و نون ساکنه و تفخیم و ترقیق حروف و ادغام است مانند که

تنوین و نون ساکنه در نزد حروف حلق و آن ء هـ ع ح

غ خ اظهار است از جهت بعد مخرج این حروف است

از مخرج نون مثال همزه و ینأون و من آمنه الا و مثال

ها نحو منهما ان هو الا جرف هار و مثال عین نحو انعمت

من عمل اجر عظیم و مثال حاء نحو وانحر من حکیم حمید

و مثال غین فسینغضون من غل رب غفور

و مثال الخاء نحو والمنخنقة من خیر فقیر و اظهار نون

ساکنه و تنوین در قرائت قراء سبعه نزد حروف

حلق اتفاقی است و شیخ ابو جعفر مدنی نزد خا و

غین اخفا میکند چنانکه در کتب مطوله توضیح این

شده و در نزد حروف یرملون ادغام است لقرب

المخرج بالنون و در یمون مع الغنه والغنه شبیه

بصوت الغزاله اذا ضاع ولدها مثل من یأتیه

عذاب یخزیه و من ماء مهین و من ولی ولا و من



نون هندی باتفاق جمیع قراء مع الغنه است الا خلف واو
ادغام بلا غنه میکند بجهت شدت قرب ایشان مثل
وَمِن لَّبنٍ لَّم یتغیّر ومن ربّ رحیم ودر قنوان وصنوان
ودنیا وبنیان اظهار یا یکدیگر بجهت دفع اجتماع
حروف علّه ثلثه وعدم اشتباه بمضاعف ودر نزد
باء قلب است بمیم مثل من بعده وصم بکم ومراد از قلب
بدل گردانیدن تنوین ونون ساکنه است بمیم واخفاء
با غنه هم باید نمود بجهت اینکه میم مواخی نون است در غنه
ومشارك باء است در مخرج وبعضی گفته اند که چون
نون ساکنه وباء در جوار یکدیگر واقع شده اند و
قرب وبعد مخرج مجدی ندارند که ادغام واظهار توان
نمود از ان جهت است که بدل بمیم کرده اند ودر نزد
سایر حروف هجا اخفا است وان پوشانیدن تنوین
ونون ساکنه است نزد این حروف پانزده گانه وان
ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ك ودر این



بیت حروف اول کلمات منظومه است نظمه

نحو شکا کی تراه ثاویا لان جفاه ذو ظلال طال قول

ضاع صب فی سواه مثال تاء نحو انت

من تاب جنات تجری مثال ثاء نحو انثی من ثمرة

وقولا ثقیلا مثال جیم نحو انجینا من جاء تقلب جلد

مثال دال نحو اندادا ومن دابة و دکا مثال ذال

نحو انذرنا ومن ذکر وطعاما ذا غصة مثال زای

نحو انزل ومن زکیها مبارکة زیتونة مثال سین

فانسه ومن سندس وصراطا سویا مثال شین

نحو انشره وان شاء وصبا وشکور مثال الصاد

نحو انصروا ومن صلصال وریحا صرصر مثال الضاد

نحو منضود ومن ضعف وکلا ضربنا ومثال الطاء

نحو یقنطار ومن طین وصعیدا طیبا مثال الظاء

نحو انظروا ومن ظهیر وظلا ظلیلا مثال الفاء

نحو انفسکم ومن فضل وبنوتا فارهین مثال القاف



نحو وانفقن کم ومن قال ورزقا قالوا مثال الکاف
نحو ومنکم ومن کان وملکا کبیرا واخفای اینها بمقدار
قرب وبعد ایشا نست پس هرچه اقرب بود اخفی بود
وفرق میان اخفا وادغام انست که در ادغام تشدید
هست ودر اخفا نیست واین حروف مثل حروف
حلق بعد مخرج ندارند که اظهار نون وتنوین بشود
ونه مثل حروف یرملون قرب مخرج دارند که ادغام
بشوند پس میان اظهار وادغام باشد وذلک لأنّ
التّقارب یوجب الادغام والتّباعد یوجب الاظهار
والاخفاء حال بین الادغام والاظهار ودر حال
اخفاء غنّه لازم است وهیچیک از قرّاء ترک غنّه
نکرده اند امّا میم ساکن نزد میم ادغام مثلین با غنّه
است مثل انّهم مهتدون ومیم ونون مشدّدتین
نیز همین حکم دارد حیثما وقعا یعنی البتّه اظهار غنّه
باید کردن مثل انّ الله والجنّة وعمّ ولمّا وثمّ ثمّ بخلاف



شیخ محمد جزری گفته وَأَظْهِرِ الْغُنَّةَ مِنْ نُونٍ وَمِنْ مِيمٍ إِذَا مَا
شُدِّدَا و در نزد با اخفا است با غنه علی الأصح مثل لَهُم بِهِ
و در نزد ما بقی حروف هجا اظهار است خصوصاً نزد
واو و فاء که در اصطلاح قراء اظهار شفوی میگویند
بجهة آنکه ظهورش بیشتر در لب پیدا است مثل أَمْوَالُكُمْ
وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ و اما ترقیق و تفخیم حروف بدانکه ترقیق
عبارت از ضعیف و باریک گفتن حروفست یعنی در حال
تلفظ بحروف مقصود زبان میل بجنک اسفل مینماید
و تفخیم و تغلیظ هر دو یکی میباشند تفخیم را در استعمال
میکنند و تغلیظ را در لام و حروف مستعلیه جمیعاً
مفخم اند و حروف مستفله مرقق اند مگر لام جلاله که
بعد از فتحه یا ضمه واقع شود که بتفخیم باید گفت مثل
قَالَ اللهُ وَعَبْدُ اللهِ و بروایت ورش از طریق مغاربه
بتغلیظ لام وارد شده هرگاه بعد از صاد و طاء و ظاء
مفتوح یا ساکن واقع شوند مثل الصَّلَوٰةَ فَيُصْلَبْ الطَّلَاقُ



ومَطْلَعِ وظَلَمُوا ومَن اَظْلَمَ واکر لام جلاله بعد از کسره
واقع شود بترقیق باید کفت مثل بِاللهِ وهم چنین است راء
مفتوحه ومضمومه مثل رَحْمٰن ورُسُل که بتفخیم باید
کفت ومکسوره را بترقیق مثل رِجالٌ واکر راء ساکن
باشد نظر کنند بما قبل آن حکم همانست مثل کُرْسِیُّهُ
ومَرْیَم ومِرْیَةٍ واکر راء ساکن وما قبل آن هم ساکن باشد
نظر کنند بما قبل ما قبل آن باز حکم همانست مثل البَحْرِ و
الیُسْرِ والذِکْرِ در حالت وقف واکر کسره ما قبل راء
عارضی باشد مثل اِرْجِعْ واَمِ ارْتابُوا بتفخیم باید کفت
واکر راء ساکن وما قبل راء مکسور وما بعد راء بواسطه
یکی از حروف استعلا واقع شود آن چه از حروف استعلا
سبعه بعد از حروف راء که بکسره اصلی واقع شد در
قرآن مجید سه است وآن صاد وطا وقاف نحو اِرْصاداً در
توبه ومِرْصاداً در نبأ لَبِالْمِرْصادِ در فجر وقِرْطاسٍ در
انعام ومِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ در توبه وکُلُّ فِرْقٍ در شعراء که در این

کلمات



کلمات مذکوره همه قرّاء باتفاق تفخیم باید کرد الا در کلمه
کلّ فِرقٍ در شعراء که در آن دو وجه معمول است اما تفخیم بجهة
وقوع حرف استعلاء بعد از راء و ترقیق بجهت وقوع
راء بین الکسرتین و در مِصرَ وقفا و وصلا تفخیم اولیست
و در عینَ القِطرِ ترقیق واصل در راءات تفخیم است و
ترقیق بنا بر سببی میباشد و الف در تفخیم و ترقیق تابع
ما قبل خود است مثل صالح و مالک و حروف مجهوره
را بجهر و شدیده را بشدت و حروف مطبقه را با اطباق
بجا باید آورد و ناچار است از ابقاء اطباق طاء در مثل
اَحَطتُ و بَسَطتَ و فرّطتُ و فرّطتم و در ابقاء صفت
استعلاء قاف و ذهاب آن در کلمه نخلقکم در سورهٔ
مرسلات خلاف کرده اند هر دو وجه را اعتبار نموده
اند اما ذهاب اولیست یعنی ترک کند صفت استعلاء
قاف را در این کلمه و اما ادغام بدانکه ادغام در لغت
ادخال شیء است در شیء و در اصطلاح اهل فن آنست



کردانیدن حرف اول و درج کردن در حرف دویم
و اسباب ادغام تماثل و تقارب و تجانس است و ادغام بر دو
قسم است کبیر و صغیر اما کبیر آنستکه اول از مثلین یا متقاربین
یا متجانسین را که متحرک باشد ساکن نموده و در ثانی
ادغام کنند مثل ما سلککم و مناسککم و قال
لهم و خلقکم و رزقکم و این ادغام مختص است بابی عمرو
و یعقوب بصریین و علما فرموده اند که در نماز از ادغام
کبیر مثل ادغام میم الرحیم در میم مالک اجتناب اولیست
بلکه مکروه داشته اند زیرا که در عدم ادغام حروف
ثواب بیشتر خواهد بود و ادغام صغیر آنستکه حرف
مدغم ساکن و غیر حرف مد باشد و در ثانی درج کنند
نظم مدغم ار ساکن بود خوانندش ادغام صغیر
نیست عاصم را ز مصحف جز سه ادغام کبیر اندر انعام
است و یوسف کهف و مدغم نون بنون لیک اندر یوسف
اشمام است و در باقی سکون نحو اتحاجونی و در انعام



ولتامنا

وَلَنَا مَتَّا در یوسف وَمَا مَكَّنِّي در کهف وادغام صغیر

بر دو قسم است اول آنکه مدغم و مدغم فیه از حیثیت مخرج

وصفت مثل هم باشند نحو يُوَجِّهْهُ وَاَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ

وَقَدْ دَخَلُوا ونحو ذلك واگر حرف مدغم حرف مد باشد

اظهار باید کرد بجهت تحفظ بر مد مثل فی یوسف آمنوا

وَعَمِلُوا ونحو ذلك واگر حرف مدغم ساکن و غیر حرف مد

باشد مثل اِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ واین قسم ادغام متفق علیه

قراءست وآنرا ادغام مثلین گویند دویم آنکه مدغم و

مدغم فیه در مخرج متحد و در بعض صفت مختلف باشند

نحو قَدْ تَبَيَّنَ وَاِذْ ظَلَمُوا آنرا متجانسین میگویند سیم

مدغم و مدغم فیه از حیثیت مخرج قریب هم باشند آنرا

ادغام متقاربین گویند نحو نَخْلُقْكُمْ وَاَحَطْتُ با ابقاء

صفت استعلای قاف وطاء و عاصم را در این قسم ادغام

قاف نخلقکم است در کاف با ابقای استعلای قاف

وعدم آن اما ثانی از اول نیست و ابن بکر ادغام میکند ذال اذ



در ثاء نحو اخذتُ و مشتقاته و ادغام لام هل و بل و قل
در لام و راء اتفاقیست نحو هل لنا و بل ربکم و بل لا
تکرمون و قل ربی و قل لکم و نحو ذلک و لام هل در راء
در قرآن مجید نیست و نون ملفوظی طسم دو کانه در میم
و ثا را در ذال در کلمهٔ یلهث ذلک و با را در میم ارکب
معنا و بروایت بکر ادغام نون ملفوظی یس و القرآن
و ن و القلم را در واو در حالت وصل ادغام و لکن در وقف
اظهار واو است و بروایت حفص اظهار است و همهٔ قراء
الف و لام تعریف را در حروف شمسیه ادغام کرده اند
بجهت قرب مخرج و در نزد حروف قمریه اظهار است هم
چنانکه جرم شمس مرئی نمیشود ماهیت لام تعریف در نزد
الشمس و اخواته مخفی و در نزد نور لفظ القمر و اخواته ظاهر
و حروف شمسیه و قمریه هر یک چهارده است و حروف
شمسیه و آن ت ث د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ل ن
و ما بقی اینها قمریه اند و اقسام ادغام بسیار است در این



رساله

رساله اکتفا باین قلیل شد وجمیع اقسام آن مفصلاً
در کتاب جواهر القرآن مصنف قاصر بیان شده و
مخفی نماند که جمعی از علما و مجتهدین بوجوب ادغام
صغیر قائل شده اند **الباب الرابع** در بیان
مدّ و قصر و کیفیت هاء کنایه و بیان اشباع و ترک
آنست بدانکه حرف مدّ سه است واو و الف و یاء ساکن
وماقبل ایشان از جنس خود باشد و مدّ منقسم بسه
قسم است لازم و واجب و جایز و لازم آنستکه حال او لازم
باشد در مدّ نزد همه قرّاء یعنی بباید بعد از حروف
مدّ ساکن وقفاً و وصلاً و بطول مدّ داده میشود و مدّ
آنستکه قصر در او جایز نیست یعنی جمع باشند حرف مدّ
و همزه در یک کلمه و آنرا مدّ متّصل نیز گویند و مدّ جایز
آنستکه مدّ و قصر هر دو باشد نزد جمیع قرّاء و آن در قسمی
استکه حرف مدّ از همزه منفصل باشد و امتداد مدّ منحصر است
بسببی و سبب یا لفظی است یا معنوی و سبب لفظی همزه



یا سکون بشرطیکه مؤخر باشد پس اگر همزه مقدم باشد
از حروف مد مثل آمَنَ و اوتیَ و ایمانا مد آن مخصوص است
بقرائت نافع مدنی بروایت ورش و هرگاه مؤخر باشد
از حروف مد و هر دو در یک کلمه جمع شوند مد آن را
واجب و متصل گویند مثل شاء و سوء و سیئ و جماعتی
از اعاظم و اشراف علما و مجتهدین حکم بلزوم رعایت
این مد و بطلان نماز بسبب اخلال بآن فرموده اند و
اگر حرف مد در کلمه و سبب مد هم در کلمه دیگر باشد
مد آن سنت و منفصل خواهد شد و این مد در نزد
عاصم واجب است و در نزد بواقی قراء خلافیست مثل یا ایها
و قالوا آمنا و فی امّ و اگر چنانچه سبب مد سکون اصلی
و مظهر و مدغم باشد مثل ص و ن و میم و دابة و اتحاجونی
و لا الضالین مد آن لازم و اگر سبب مد سکون عارض
باشد مد آن جایز خواهد بود مثل العالمین یعلمون و نستعین
در حالت وقف و گفته اند که انواع مد بسیار است انچه

در این [illegible]



در این رساله مذکور میشود شش نوع است اوّل مدّ
متصل مثل سآء و جآء و شبهه دویم مدّ منفصل
مثل ما انزل الله و قالوا آمنا و امثال ذلک سیم
مدّ اشباع که از اشباع آن حرکة اصلی میشود مثل ماله
اخلده و امره الی الله چهارم مدّ عدل که آن در وسط
کلمه باشد و مدّ آن بسبب التقاء ساکنین باشد
مثل دابّة و اتحاجّونّی و لا الضالّین پنجم مدّ عارض
در حالت وقف مثل نستعین ششم مدّ لازم آن
در حرف مقطعه قرآنیست پس هر حرفیکه بنای هجاء
ایشان بر سه حرف باشد و حرف وسط حرف مدّ
و ثالث ساکن باشد مدّ باید کرد و آن مجتمع در ترکیب
قلنس کصمل و آنچه از حروف مقطعات مدّ ندارند مجتمع
در ترکیب ره بطح است اما حرف عین که در اوّل مریم و
شوری است و ما قبل یاء مفتوح است پس از حرف لین است
و چون قراء حرف لین را جاری مجری حرف مدّ داشته اند



ویا اینکه در میان دو مدّ واقع شده ومدّ جوار هم
مینامند لهذا در نزد اکثر قرّاء در نزد عین مدّ
طول وتوسط باشد واما سبب معنوی پس این قصد
زیادتی مبالغه است در کلام منفی بنا بر قرائت حمزة
کوفی مثل مدّ کردن در کلمه لا ریب ولا شکّ ونحو
اینها واز اینجمله است مدّ تعظیم وتوحید مثل لا اله الّا
الله ولا اله الّا انت در نفی خدایان باطل واثبات
خدای بحق وعرب درحال دعا واستغاثه در نفی
مدّ میکنند زیرا که سبب لفظی ملحوظ نیست بلکه سبب
معنوی مقصود است ومقدار مدّ بمذهب حمزه وورش
شش الف است وهفت الف هم گفته اند ضعیف است ا
وعاصم را در سنّتی شد واجبی چهار الف است وتوسط
دو الف وقصر یك الف وتقدیر الف سماعی از استاد
کامل وبعضی گفته اند که بعقد انگشتان معلوم
میشود انکر دبحد اعتدال وکلّه تقریب لا یضبط الا
بالمشافهة



بالمشافهة والادمان ووجه سبب مد از جهت همزه آنست که
حرف مد ضعیف است وخفی وهمزه شدید است وقوی
پس زیاده کرده اند در مد تا تقویت باشد ضعیف را
در مجاورت قوی ومدی که سبب او سکون باشد معتبر
واقوی است بدلیل لزوم مد طول واگر سبب مد از صفت خود
متغیر شود که اثر سبب باقی نباشد مثل اِن جاء امرنا در
قرائت ابی عمرو والم الله در اول آل عمران هرگاه وصل کنند
میم را بکلمهٔ جلاله که آن میم مفتوح خواهد شد پس مجموع
قرا در اینحال دو وجه روا باشد طول بنا بر القای
عارض اما قصر بنا بر اعتبار عارض و ثانی اقوی و اولیست
بدانکه جمیع قراء اجماع واتفاق دارند بر اینکه از زمان
رسول خدا الی زماننا هذا مد در قرآن کرده اند واتصالا
در اینخصوص اختلافی در مابین ایشان نیست ولکن خلاف
در مقدار آنست پس مد حمزه وورش از مد عاصم طویلتر است
ومد عاصم از مد ابن عامر وکسائی طویلتر ومد قالون از نافع



کلام الشیخ اسمعیل

ودوری از ابوعمرو وابن کثیر از سوسی طویلتر است و بیان
همزه محققه و مخففه مبسوطا در کتاب خزاین القران و
جواهر القران مؤلف قاصر مبین و مذکور است الحمد و اما در اشباع
هاء کنایه چهار وجه متصور است اول ما قبل و ما بعد ان
ساکن باشد مثل الیه المصیر دویم ما قبل ان متحرک و ما بعد
ان ساکن باشد نحو له الملک سیم ما قبل ان ساکن و ما بعد
ان متحرک باشد نحو فیه هدی و این اشباع ابن کثیر مکی کرده
است و حفص از طریق عاصم در کلمهٔ فیه مهانا در سوره فرقان
با وی موافقت کرده است چهارم ما قبل و ما بعد ان متحرک
باشد نحو به الاوله الا و امره الا که همه قراء در این قسم
اشباع کرده اند بخلاف قسم اول و ثانی و عاصم هاء یرضه
را در سوره زمر با قصر خوانده است زیرا که اصل ان یرضاه
بوده بجهت حرف شرط الف افتاده است و هاء نفقه و لم
یتسنه از اصل کلمه است صله نباید کرد و هاء سکته وقفا
و وصلا ساکن است ابدا و حرکت دادن بان نزد قراء غلط



و منهم

ومفهوم است ودر قرآن در هفت موضع ورود یافته

لم یتسنه در بقره واقتده در انعام وکتابیه وحسابیه

وسلطانیه ومالیه در حاقه وماهیه در قارعه

ودر غیر اینها بشرط حرکت ما قبل وما بعد عاصم را اشباع

است والبته حذف یا بگردد ضمه وکسره ما قبل ها ساکن

وقفا تا واوی ویائی حاصل نشود مثل رسوله وبحمده

اما اشباع ه وترك آن بدانکه کلمه هؤلاء واولاء و

اولئك واولوا واولی وابناء وانباء وجزاء والملؤا

ونبؤ ویبدؤ ویؤتی ویؤمن وامثال اینها خواه اضافه

شده باشند وخواه نه مثل سأوریکم ولأصلبنکم که بواو

نوشته میشوند ومواضعیکه التقاء ساکنین است نحو

ذاقا الشجرة ومهلکی القری وقالوا الآن ونحو ذلك

همه اینها بترك اشباع اند در جمیع قرآن ه وکلمه جاءو

وباءو وداود وما وری والغاون ولا یستوون نحو

اضافه شده باشند وخواه نه وکلمه اولی که ضد اخری



مثل الآخرة والاولی واولهم لآخرهم در جمیع قرآن مع الاشباع عند وکلماتیکه در رسم کتابت ایشان اختلافی نیست مثل رؤس ورؤف وفیؤس وقالوا واوتوا ونحو ذلک با اشباع باید خواند والله اعلم **الباب الخامس** در بیان اقسام وقف و رموز سجاوندی وکیفیت بعض رموزیکه در اکثر مصاحف منویسند بدانکه وقف رکن عمدهٔ ترتیل است چنانچه جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند که الترتیل هو تجوید الحروف ومعرفة الوقوف وایضا آورده اند که الوقوف منازل القرآن یعنی مسالک قرائت را وقف بمنزلهٔ منزلیست وبدون معرفت آن معنی قرآن مختل میشود چنانچه مرویست که شخصی در حضور حضرت رسول گفت من یطع الله ورسوله فقد رشد ومن یعصهما پس وقف کرد وابتدا کرده گفت فقد غوی پس حضرت فرمودند چه بد خواندی برخیز وبرو چه قبیح بود وقف در یعصهما ومیبایست که در غوی وقف کند دیگر



چنانچه وقف در کلام مخلوق قبیح و در غیر محلش مخل باشد
در کلام خالق بطریق اولی در غیر محل مخل و قبیح خواهد
بود والوقف فی اللغة الکف وفی الاصطلاح قطع الکلام
عن ما بعدها بسکتة طویلة وهی قسمان الاختیاری
والاضطراری وآن چهار قسم است تام وکافی وحسن و
قبیح تام آنست که کلمه موقوف علیه را ارتباط لفظی و معنوی
بما بعد نداشته باشد وکافی آنستکه ارتباط معنوی
بما بعد داشته باشد نه لفظی وحسن آنستکه ارتباط
لفظی بما بعد داشته باشد نه معنوی اما ابتدا بما
بعد بدون اعادهٔ موقوف علیه حسن نیست مگر آنکه
برؤس آیات باشد بنا بر حدیثی که ام سلمه رضی الله عنها
روایت کرده که سید انبیاء صلی الله علیه وآله وسلم
آیه وقف مینمودند بدون اعادهٔ موقوف علیه وابتدا
بما بعد آن مینمودند وقبیح آنستکه معنی از او مفهوم
نشود وقاری بجهت اضطرار و نارسائی نفس مثل



وقف کیم و الحمد و رب و مالك و غیر ذلك نمایند اقبح از آنست که معنی را تغیر میدهد و موذی میکردد بحیثیت قالا یلق العیاذ بالله مثل وقف بر ان الله لا یستحیی و ان الله فقیر و نحو ذلك و آنچه قراء را لازم است اجتناب ازان نموده اند انست که فصل نکند میان عامل و معمول و شرط و جزا و مبتدا و خبر و صله و موصول و صفت و موصوف و مضاف و مضاف الیه و امثال ذلك و قال ابن الحاجب الوقف علی الجملة الندائیة جایز لانها مستقلة و ما بعدها جملة اخری و ان کانت الاولی تتعلق بها و کل ما فی القران من القول لا یجوز الوقف علیه لان ما بعده حکایة انتهی و للقراء مذاهب فی الوقف فنافع کان یراعی تجانسها و محاسنها بحسب المعنی و ابن کثیر و حمزه حیث ینقطع النفس و عاصم و الکسائی حیث یتم الکلام و ابو عمرو یتعمد رؤس الای و کان یقول هو احب الی و قال بعضهم ان الوقف علی رؤس الایات سنة و قالوا ایضا الوقف علی رؤس الای توقیفی

و لا ذم بهت

و لازم است قاری را وقوف بر علم عربیت تا تمیز میان وقوف
توانند کرد و بعضی از علما قرائت وقوفی در قرآن ذکر
کرده اند مثل وقف لازم در هشتاد و چهار موضع
و علامتش میم لازم بر سر حرف است لیکن علامت قلب نیز
بمیم است باین طریق مَ و بعضی علامت قلب را در حرف مضا
ب و علامت اظهار نون نَ و ادغام را سَ و
اخفا را فَ یا یک نقطه و اظهار شفوی را سه نقطه
باین طریق ∴ مینویسند و وقف منزل در شش موضع
و وقف النبی در هفده موضع و وقف غفران در ده
محل و وقف معانقه در هیجده موضع و علامت آن
∴ یا لفظ مع یا معاً و مراد معانقه آنست که دو وقف
نزدیک بهم میباشند و اگر در اولی وقف بشود در ثانی
احتیاج بوقف نیست و بالعکس یعنی اینوقف را بحسب معنی
ملحوظ نموده بطریق معانقه یافته اند و مبادله
نیز گویند باین معنی که محل اول را بدل بثانی کنند و بالعکس



وقف فرض در پانزده موضع و هم چنین وقوفیکه
ذکر آنها موجب تطویل است و اما رموزیکه شیخ ابو
جعفر محمد بن احمد بن طیفور سجاوندی و برخی از علماء
نحو و قرائت بجهت وقف تعیین نموده اند شش است
اول م علامت وقف لازم است و وقف در وی موجب
فساد معنی میشود لیکن اگر نکند در شرعا اثم نیست
چنانچه در جواب این مسئله شیخ الاسلام علی بن عبد
العالی نوشته اند لا یأثم بمجرد ذلک یعنی خواننده بمجرد
گذشتن از وقف لازم گناه کار نیست اما قراء مبالغة
تعیین بوقف لازم کرده اند دویم ط علامت وقف مطلق است
یعنی مقید بیکی از لزوم و جواز و رخصت و مجوز نیست و
دلیلی از برای وصل آن نیست زیرا که تعلق لفظی و معنوی
بما قبل خود ندارد سیم ج علامت وقف جایز است
جهت وقف و وصل هر دو هست اما وقف اولیست چهارم
ز علامت وقف مجوز است و در وی هم جهت وقف و هم

وصل

و وصل هر دو هست اما وجه وصل روشن تر است
و وقف هم رواست پنجم ص علامت وقف رخصت است
بالضرورة هرگاه قاری احتمال تمام کردن آیه را در
یک نفس ننماید و وقف بکند اعاده لازم نیست ششم
لا علامت لا تقف است و اگر لا با آیه جمع شود اعاده
لازم نیست نظر بحدیث ام سلمه و متاخرین هشت رمز
دیگر جهة وقف زیاده کرده اند و آن ک قف قفه س
سکته ق قلا صل صلی اما ک علامت کذلک است
یعنی بطریقیست که سابقا گذشته چه لازم چه مطلق
چه جایز چه مجوز چه رخصت چه نهی و قف یعنی قف
فی هذا الموضع و قفه و س و سکته علامت سکته هر سه
علامت سکته باشند والفرق بین السکتة والوقفة این
السکتة اقرب بالوقف لکن الوقفة اقرب الی الوقف و ق
علامت وقف الوقف است و قلا یعنی قیل لا وقف فیه
وصل ضد وقف است و صلی یعنی الوصل اولی من الوقف

قد قیل فیه



وشش رمز دیگر هم هست که تعلق بوقف ندارند اما آ
در مصاحف منویسند وان اینست هر خب ے عب
تب لب اما هر بنا بعدی کوفی وخب بنا بعد بصری
علامت پنج آیه است وے وعب علامت ده آیه است
وتب ولب هردو علامت ابتداء آیه است و هرگاه
اهل بصره متفق باشند در آیتی علامت تب منویسند
واگر مخالف باشند لب منویسند واما وقف بحرکت
نزد قاطبهٔ اهل لسان مهجور و بطلان نماز است و وصل
بسکون بشرطیکه کلمهٔ لاحقه مفتتح بهمزهٔ وصل نباشد
بعضی از علما جایز میدانند **تتمه** بدانکه رموز
چند در بعضی مصاحف منویسند وان جه و ما
و مخ و مشق وحم وب و طا وشا ومك
ومد و هرخك وی علك و خكب وعكب
اما جه ای لا وجه له فی الوقف واما ما علامت مدنی
الاول که شیبة بن نصاح است ومخ وان مدنی الاخر



ابو جعفر

ابو جعفر است و مشق آن علامت آیه است در نزد دمشقی
وحم علامت آیه است نزد حمصیین و ب علامت ابو ایوب
بن المتوکل است و طا علامت عطا که یکی از علمای عدد است
و شا علامت آیه است نزد شامی و مک علامت آیه است
نزد مکی و مد آیه است نزد مدنی و هم و خک علامت
پنج آیه اند نزد کوفی و ی عک علامت ده آیه اند نزد کوفی
و خکب علامت خمس آیه کوفی و بصری است و عکب علامت
عشر کوفی و بصری است و علامت پنج آیه کوفی را در
حواشی مصاحف خمس و ده آیه را عشر و علامت نصف
الحزب را نیز می‌نویسند **فصل** فی بیان آنکه در جمیع قرآن
یازده موضع سکته دارد هفت موضع آن در سوره
مبارکه فاتحة الکتاب بدین تفصیل است بِسْمِ اللهِ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ الْحَمْدُ سکته لِلّٰهِ سکته رَبِّ الْعَالَمِینَ الرَّحْمٰنِ
الرَّحِیمِ مَالِكِ سکته یَوْمِ الدِّینِ اِیَّاكَ سکته نَعْبُدُ وَ
اِیَّاكَ سکته نَسْتَعِینُ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ صِرَاطَ

الذین انعمت سکته علیهم غیر المغضوب سکته
علیهم ولا الضالین ویکی در سورهٔ کهف وان ولم
نجعل له عوجا سکته قیما ویکی در سورهٔ یس وان من
مرقدنا سکته هذا و در سورهٔ لا اقسم وان وقیل من
سکته راق و در سورهٔ مطففین وان کلا بل سکته
ران وبدانکه در قران در ده محل وقف غفر است قال
النبی صلعم من ضمن لی عشر مواضع فی القران ضمنت له
الجنة اول آن در سورهٔ مائده قوله تعالی والنصاری
اولیاء ط دویم در انعام قوله تعالی انما یستجیب الذین
یسمعون ط سیم در سورهٔ سجده قوله تعالی کمن کان
فاسقا ط چهارم لا یستون ط پنجم در سورهٔ یس قوله
تعالی ونکتب ما قدموا واثارهم ط ششم قوله تعالی
یا حسرة علی العباد ط هفتم قوله تعالی من مرقدنا ط
هشتم قوله تعالی وان اعبدونی ط نهم قوله تعالی
علی ان یخلق مثلهم ط دهم در سورهٔ ملک قوله تعا

صافات



صافات و یقبضن ط بدانکه در قران پنجهزار و نود و
هشت وقف است از انجمله هفتاد و هشت وقف لازم است
بعضی هشتاد و چهار گفته اند چنانچه تفصیل انها در
کتب مطوله این فن بیان شده است الباب الرابع
در بیان اسامی و رموز رواة واحوالات قراء بدانکه
هریک از قراء سبعه را دو راوی است مشهور چنانچه بیان
میشود اول نافع المدنی ظ و نافع بن عبد الرحمن بن ابی نعیم
مولی جعونة بن شعیب اللیثی واصل او از اصفهانست
و کنیه او ابو رویم است و گفته اند ابو الحسن و بعضی گفته
ابو عبد الرحمن و در مدینه وفات یافت سنه تسع و
ستین و مائة و از برای وی دو راویست قالون
و ورش قالون هو عیسی بن مینا المدنی الزرقی و او
معلم عربیت بوده است و کنیه او ابو موسی است و قالون
لقب اوست روایت کرده اند که نافع او را قالون گفته
او را لقب نهاد و چون قالون بلغت رومی بمعنی نیکو بود



واو احسن قرائت بود لهذا ملقب بان گردید و در مدینه

وفات یافت قریب سنهٔ عشرین و مائتین اما ورش

هو عثمان بن سعید المصری و کنیت او ابو سعید است و ورش

لقب اوست و ورش در لغت منتهای سفیدیست و از

برای شدت بیاض وا را ورش گفتندی و در مصر وفات

یافت سنهٔ سبع وتسعین و مائة دوم ابن کثیر المکی

هو عبد الله بن کثیر الداری مولی عمرو بن علقمة بن الکنانی

والداری العطار و کنیت او ابو معبد است و در مکه وفات

یافت سنهٔ عشرین و مائة و از برای او دو راوی است

قنبل و بزی اما قنبل هو محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن خالد

بن سعید بن جرجة المکی المخزومی و کنیت او ابو عمر است و

لقب وی قنبل در مکه وفات یافت بعد از ثمانین و مائتین

و اما بزی هو احمد بن محمد بن عبد الله بن القاسم نافع

بن ابی بزة المؤذن المکی مولی لبنی مخزوم و کنیت او ابو

الحسن است و معروفست ببزی و در مکه وفات یافت

سنة



سنهٔ اربعین ومائتین سیم ابو عمرو البصری هو ابو عمرو بن
العلاء بن عمار بن عبد الله بن الحصین بن الحارث بن جلهم
بن خزاع بن مازن بن مالک بن عمرو بن تمیم وگفته اند نام
وی زبان است و یحیی و محبوب هم گفته اند و بعضی را اعتقاد
انست که نام او کنیهٔ ویست و غیر این نیز گفته اند و در کوفه
وفات یافت سنهٔ اربع وخمسین ومائه و او را هشتاد
وشش سال بوده است و از برای و دو راوی است دوری
وسوسی و اما الدوری هو حفص بن عمر بن عبد العزیز بن
صهبان الازدی الدوری النحوی و دور موضعیست
در بغداد و او وفات یافت در حدود سنهٔ خمسین
ومائتین و اما السوسی هو صالح بن زیاد بن عبد الله
بن اسمعیل الرستبی السوسی و او وفات کرد در سنهٔ
احدی وستین ومائتین و ایشان هر دو قرات روایت
کنند از ابو محمد یحیی بن المبارک العدوی المعروف بالیزیدی
و او از ابو عمرو و او را یزیدی از برای ان گفته اند که



مصاحب یزید بن منصور خال مهدی بود و در خراسان
وفات یافت سنهٔ اثنین و مائتین چهارم ابن عامر الشامی
هو عبد الله بن عامر الیحصبی و آن در خلافت ولید بن عبد
الملک در دمشق قاضی بود و کنیهٔ وی ابو عمران است در
میان قراء سبعه غیر از او و ابو عمرو از عرب نبوده
اند و او در دمشق وفات یافت سنهٔ ثمانی عشر و مائة
و از برای او دو راوی است هشام و ابن ذکوان و اما هشام
هو هشام بن عمار بن نصیر بن ابان بن میسرة السلمی القاضی
الدمشقی و کنیت وی ابو الولید است و او نیز در دمشق وفات
یافت سنهٔ خمس و اربعین و مائتین پنجم عاصم الکوفی
هو عاصم بن ابی النجود و یقال بن بهدلة و هو مولی نصر بن قعین
الاسدی و کنیهٔ وی ابو بکر است و او دریافت حارث بن
حسان را و در کوفه وفات یافت سنهٔ ثمان و عشرین و مائة
و ذکر القاضی نور الله الشوشتری فی مجالس المؤمنین ان
عاصم بن بهدلة بن ابی النجود الکوفی الاسدی کان ماهراً فی



الصرف

الصرف والنحو والقرائة ووحيدا فی عصره وفصیحا فی القرائة

والتلاوة ومن اکابر الکوفة وکان من التابعین والمحبین

لاهل بیت محمد صلی الله علیه واله وهو قرأ القرآن علی

علی ثم ابی عبد الرحمن بن حبیب السلمی وهو قرء علی علی

علیه السلام ومخفی نماند که اگرچه قاضی مذکور در خصوص

قراء ثلثه از شیخ عبد الجلیل رازی نقل میکند که اکثر

ایشان از شیعه اند ودر جای دیگر عاصم وحمزه وکسائی را

شیعه میگوید وباقی عدلی لکن ظاهرا همه قراء سنی اند

وتشیع ایشان باینگونه مقالات ثابت نمیشود ومحتمل که

سنی متعصب بوده باشند واز برای او دو راویست

ابو بکر وحفص اما ابو بکر هو شعبة بن عیاش بن سالم الکوفی

الاسدی مولیهم وگفته اند نام او سالم وبعضی گفته اند

که نام او کنیه اوست ودر کوفه وفات یافت سنه اربع

وتسعین ومائة واما حفص هو حفص بن سلیمان بن المغیرة

الاسدی البزاز الکوفی وکنیت او ابو عمرو است ومعروفست



بجفیص گفته اند که مردی ثقه بود و ابن معین گفته
که او از ابو بکر اقرأ بوده است وفات یافت در قریب
سنه تسعین و مائة ششم حمزة الکوفی هو حمزة بن
حبیب بن عمارة بن اسمعیل الزیات الفرضی التیمی مولی
لهم و کنیت او ابو عماره است و در حلوان وفات یافت در
خلافت ابو جعفر المنصور سنه ست و خمسین و مائة و از برای
او دو راوی مشهور است خلف البغدادی و خلاد الکوفی
اما خلف هو خلف بن هشام بن طالب البزاز و کنیة وی
ابو محمد است و در بغداد وفات یافت سنه تسع و عشرین
و مائتین و اما خلاد هو خلاد بن خالد و گفته اند از ابن
خلید و گفته اند ابن عیسی الصیرفی و کنیت وی ابو عیسی است
و در کوفه وفات یافت سنه عشرین و مائتین هفتم
هو علی بن حمزة النحوی مولی لبنی اسد و
کنیت وی ابو الحسن است و در قریه رنبویه وفات یافت
وآن دهم است از قرای شهر ری وقتی که متوجه خراسان شده
بود.



بود با رشید سنة تسع وثمانين ومائة و از برای او
دو راوی است دوری و ابو الحارث اما دوری
هو حفص بن عمر الدوری النحوی صاحب الیزیدی و فات
در حدود سنة خمسين ومائتين و اما ابو الحارث
هو اللیث بن خالد البغدادی و فات یافت سنة اربعين
ومائتين این است اسامی قراء سبعه بروجه اختصار

ا	نافع المدنی	ب	قالون المدنی	ج	ورش المصری	ابج
د	ابن کثیر المکی	ه	بزی المکی	ز	قنبل المکی	دهز
ح	ابو عمرو البصری	ط	الدوری البغدادی	ی	السوسی البغدادی	حطی
ک	ابن عامر الشامی	ل	هشام الدمشقی	م	ابن ذکوان الشامی	کلم
ن	عاصم الکوفی	ص	ابو بکر الکوفی	ع	حفص الکوفی	نصع
ف	حمزه الکوفی	ض	خلف الکوفی	ق	خلاد الکوفی	فضق
ر	الکسائی الکوفی	س	ابو الحارث البغدادی	ت	الدوری البغدادی	رست



فائده اذا اجتمع البصریون والکوفیون یقال عراقیون
واذا اجتمع اهل مکة والمدینة یقال حرمیان واذا اجتمع الحجازیون
والشامیون یقال عامیة واذا اجتمع العراقیون والشامیون
یقال سماوی والله اعلم **نظم** رقم قاریان خوش الحان

اینچنین وضع کرده اند عیان — ا اول نشانهٔ نافع
ب قالون ج ورش بدان — د ابن کثیر و ه بزی
ز بود قنبل فصیح زبان — ح ابو عمرو ط بود دوری
ی نشان دان ز سوسی را — کل ابن عامر است و هشام
م آمد نشان بن ذکوان — ن بود عاصم خجسته سیر
ص بکر و ز حفص ع نشان — ف بود حمزه خلف ض است
ق خلاد قاری قرآن — ر کسائی و ش ابو الحارث
ت علامت ز دوری دوران — بعد از این رمز اتفاق بود
در میان جمیع استادان — عاصم و حمزه و کسائی را
حرف ث دان علامت ایشان — ابن عامر چه شد با این هر سه
ذ باشد نشانهٔ ایشان — باز ابن کثیر با هر سه
ظ بود



ظ بود بعلل علامتشان　　ضم چه گشتند هرسه با بوعمرو
رمز ایشان تو غ را میدان　　حرفش ذ ان کسائی حمزه
شعبه با هر دو صحب شد یکسان　　بدل از شعبه چونکه حفص شود
رمز باشد صحاب بی نقصان　　نافع و ابن عامر امد باز
عم نشان رمز از ره ایقان　　نافع و بن کثیر با بوعمرو
بیشک امد سما نشانه بران　　باز ابن کثیر با بوعمرو
حق بود رمز در جمیع اوان　　ابن عامر قرین هر دو شده
نفر امد نشان هرسه عیان　　باز ابن کثیر با نافع
حرمی امد نشان ایشان　　با کسائی و عامر و حمزه
حصن باشد چو نافع امد شان　　رمزشان ثا نزا شود از بر
بینهما نا بجد و جهد بخوان　　واما قراء ثلثه اخیره اول

ایشان ابو جعفر المدنیست و قرائتش مثل نافع المدنیست
و دو راوی او عیسی بن وردان و سلیمان بن جماز است
دوم ایشان یعقوب البصری و قرائتش مثل قرائت
ابی عمرو بصریست دو راوی او رویس و روح است سیم

ایشان خلف البغدادی والکوفی است واصل از نخع است
وقرائت ایشان مثل قرائت حمزه است و دو راوی اسحق
وادریس است والله اعلم

رموز الثلثة وهم متمموا عدد القراء الاخیرة وهم					
ج	ابو جعفر المدنی	عی	عیسی بن وردان	جم	سلیمان بن جماز
یع	یعقوب البصری	یس	رویس	ح	روح
خل	خلف الکوفی	سح	اسحق	سه	ادریس
ایضاً فی الثلثة علی رای بعض القراء					
ف	ابو جعفر المدنی	خ	عیسی بن وردان	ن	سلیمان بن جماز
ظ	یعقوب البصری	غ	رویس	ش	روح
و	خلف الکوفی		اسحق		ادریس

بدانکه چهار رمز دیگر هم هست که در میان رمز قراء نوشته
میشود و آن مر و کر و خعه و خعما اما مر یعنی سابقا که گذشت
و کر یعنی از جملهٔ مکرر است و اگر چنانچه قرا را در قرائتی خلاف
داشته باشند اسم آنهائیکه آنها مخالف هستند در آخر ثبت
مینمایند و اگر آن مخالف یکی باشد مینویسند خعه یعنی
بخلاف عنه و اگر دو کس باشند مینویسند خعما یعنی بخلاف
عنهما و دیگر جائیکه بیان اماله است آنکس را که امالهٔ او
بین بین باشد مؤخر مینویسند با فاصله واو تا سیاهی
تا از یکدیگر جدا شوند **الباب السابع** در بیان
رسم الخط قرآن و کیفیت وقف بر آن والفرق بین الضاد
والظاء و بیان اسامی و رموز رواة و احوال ائمه قراء
و سند قرائت مؤلف است بدانکه عاصم در حال وقف
تابع رسم الخط است هر کلمهٔ که بتاء طولانی نوشته شده
است مثل رحمت و نعمت و سنت بتاء وقف میکنند و اگر
بتاء مدور نوشته شود مثل نعجة واحدة بهاء وقف



میکنند و هر کلمه بلفظ جلاله و بلفظ رب اضافه شده
باشد بتاء دراز است و کلمه رحمت در جمیع قران بها
است الا در هفت موضع در بقره و اعراف و هود و در
و مریم و در دو موضع زخرف و نعمت در یازده موضع
در بقره و ال عمران و مائده و لقمان و فاطر و دو در
ابرهیم و سه در اخر نحل سنت در پنج موضع در انفال
و غافر در فتح و سه در فاطر و لیکن در فتح خلافیست
امرات هرجا که مضاف بزوج باشد در هفت موضع
در ال عمران و قصص و دو در یوسف و سه در تحریم
کلمت در پنج موضع در انعام و اعراف و مؤمن و دو
در یونس معصیت در دو موضع مجادله مرضات
در دو موضع نساء و دیگر موضع تحریم لعنت در ال
عمران و نور شجرت در دخان جنت النعیم در واقعه
ثمرات در حم سجده ایت در یوسف و عنکبوت قرت
عین در قصص ابنت عمران در تحریم غیابت در دو

موضع



موضع یوسف علی تبینت منه در فاطر فطرت الله در
دوم بقیت الله و در هود ولا تحین در ص اللات
در نجم جمالت در مرسلات هیهات هیهات در مؤمنون
یا ابت و ذات در هر جا که واقع شود و هر کلمه از مرآت
و ایات و جمالات که بصیغه جمع نوشته میشود بتا
طولانی نیست و اگر بصیغه مفرد نوشته شود بها
مکتوب خواهد بود و دیگر حروف کلماتی اند که مقطوع
نوشته میشوند ان لام جاره است در نساء مال هؤلاء
و در کهف مال هذا الکتاب و در فرقان مال هذا الرسول
و در معارج فمال الذین عاصم درین مواضع بر لام وقف
میکند نه بر ما بخلاف ابی عمرو و کسائی و کلمه ایه المومنون
در نور و ایه الساحر در زخرف و ایه الثقلان در
الرحمن عاصم بی الف وقف میکند بخلاف ابی عمرو و کسائی
و کلمه ویکان عاصم درین دو موضع که اول بر نون و
ثانی بر هاء نه بر یا بخلاف کسائی و نه بر کاف بخلاف ابی



عمرو و یا مانند عو ابن عامر وقف میکنند بر یا بخلاف ابی عمرو
وکسائی وعم و فیم و بم و مم و لم و لیتم عاصم بر میم وقف میکنند
نه بر یا دی ها بخلاف بزی و انا در رسم الخط بالف
مکتوبست و در حال وصل جمیع قراء بی الف خوانده اند
و در حال وقف بالف وقف نموده اند و کلمه لکنا هو الله
در فرش سوره بیان خواهد شد و دیگر کلماتی چند
هستند که در رسم الخط بیک واو مکتوبند و بتلفظ بدو
واو خوانده میشوند مثل داود و یلوون و وری والغاوون
و یستوون و لیستوا و فاووا و ایضا کلماتی هستند که در
رسم الخط ایشان بیا و واو زایده است یعنی در تحت همزه
یا واو نوشته میشود یا یا مثل نبای المرسلین در
انعام و من تلقای در یونس و ایتای ذی القربی در نحل
و من اناء اللیل در طه و من وراء حجاب در شوری
و قل اؤنبئکم در ال عمران و اؤنزل علیه در ص
و اؤلقی الذکر در قمر سأوریکم ایاتی در اعراف و خلق

با اثبات الف خوانده ابن عامر و یعقوب با در یس در وصل اما باقی قراء بحذف الف خوانده در حالت وصل و همه قراء
در حالت وقف بالاتفاق با اثبات الف خوانده اند و اصله لکن انا فحذفت الهمزة و نقل حرکة الهمزة من انا الی ما قبلها فصار لکنا فادغمت صح



ولا تقولنّ لشایءٍ در کهف بالف زایده پیش از یاء مکتوب
است و کلمهٔ ائنکم لتشهدون در انعام و لتأتون
در نمل و عنکبوت و لتکفرون در حم سجده و در غیر این
چهار موضع بی یا مکتوبست و کلمهٔ ائنا لمخرجون در نمل
و ائنا لتارکوا در صافات بیا است و کلمهٔ ائذا در
واقعه بیا است و کلمهٔ افائن مات در آل عمران بیا پیش
و در افائن متّ در انبیا خلافست و کلمهٔ ائن در
شعراء بیا است و در اعراف بی یا اما ائن ذکرتم در یس
ائفکا در صافات خلافیست و دیگر کلماتی چند
هستند که در رسم الخط ایشان بواو و الف است مثل
الملؤا الذین و یا ایها الملؤا در سه موضع نمل و کلمهٔ
ما نشؤا در هود و انبؤا ما کانوا در انعام و ام لهم
شرکؤا در شوری و شفعؤا در روم و شعراء که و
الضعفؤا در ابرهیم و مؤمن و علمؤا در شعراء و العلمؤا
در فاطر و بلؤا در دخان و البلؤا در صافات و دعؤا



در مؤمن و برءآؤ در ممتحنه و دیگر بعضی از افعالند
که در بعض مواضع رسم الخط ایشان بواو و الف مکتوبست
مثل تفتؤا در نحل و اتوکؤا و تظمؤا در طه و یدرؤا
در نور و یعبؤا در فرقان و ینشؤا در زخرف و یبدؤا
و ینبؤا در هر جا که بیاید الا در سوره توبه نبأ الذین
کفروا که با الف است و در نوشتن واو درین مواضع
جهت مناسبت ضمه ما قبل است که از جنس واو است اما
جزاؤا ذلک جزاؤا در مائده و جزاؤ سیئة در
شوری و ذلک جزاؤ در حشر بواو و الف مکتوب است اما
در جزاء الحسنی در کهف و جزاء من تزکی در طه
خلافست و کلمه یدعوا و تدعوا و ادعوا و یرجوا و یتلوا
و یبلوا و سألوا و اشکوا و یربوا و لیعفوا هر جا که بیایند
بواو و الف مکتوبند با اینکه صیغه مفرد اند غیر ان یعفو
عنهم در نساء که بی الف مکتوب است و جاؤ و باؤ با اینکه
صیغه جمعند بی الفند و سعو در سبا و عتو در فرقان



و تبوءو

وَتَبَوَّأُ الدّارَ در حشر بی الف ند واولوا حیثما وقع باواو
والف مکتوب است و کلمهٔ ذوا باالف مکتوب نیست الا در شش
موضع لذو علم در یوسف وذو العرش در مؤمن
ولذو مغفرة وذو عقاب در حم سجده وذو الفضل
در حدید وذو العرش در بروج و در کلمهٔ اولئک
واولوا واولی واولات پیش از لام واو مکتوب است
امّا بی واو خوانده میشوند و کلمهٔ یا بنؤم در طه و
الی النجوة در مؤمن بواو است و کلمهٔ صلوة وزکوة و
مشکوة هرجا واقع شوند بواو مکتوب باشند للتفخیم مگر آنکه
مضاف بضمیر باشند که درین هنگام مکتوب با الف خواهد
بود مثل صلاتهم وصلاتی وحیاتنا وحیاتکم وحیاتی
زیرا که هرگاه مضاف بغیر ضمیر باشند مثل صلوة الفجر
وصلوة العشاء مکتوب بواو خواهند بود و دیگر از
افعال کلماتی چند هست که لام الفعل ایشان بسبب
اجتماع ساکنین افتاده است و در کتابت نیز نمینویسند



وان در پنج موضع است یدع الانسان و یمح الله الباطل
در اسری و یدع الداع در قمر و سندع الزبانیة در علق
و ننج المومنین در یونس اما در کلمهٔ یوم یات لا تکلم
در هود حذف لام الفعل کرده اند با انکه اجتماع ساکنین
نشده است و دیگر سه کلمه است که بصورت همزه مکتوبست
ملاء الارض در ال عمران و فیها دفء در نحل و الخبء
در نمل و دیگر کلماتی چند هستند که بعضی ذوات
الواوند و بعضی ذوات الیاء یعنی الفی که منقلب از واو
یا از یا باشد اما ذوات الواو بر دو نوع اند اول انکه
بالف مکتوبست مثل انکه دعا و عفا و تلا و علا دویم
انکه مرسوم بیا است مثل ضحی و ضحیها و دحیها و القوی
و طحیها و تلیها و سجی و زکی و دنی و ذوات الیاء
نیز بر دو نوع اند اول انکه مرسوم بیا است مانند رمی
و اتی و اشتهی و هدی دویم انکه مرسوم بالف است مثل عصا
و الاقصا و اقصا و طغا ضابطه در دانستن ذوات الو

د ذوات



والیاء آنست که هرگاه فعل را متصل گردانند بضمایر حرکات
وسکنات معلوم گردد مثل دعوت ورمیت وقضیت
ودر اسم به تثنیه گردانیدن معلوم میشود مثل هدیان
وعصوان وکلمهٔ ابی ورای هرجا باشد بیا مکتوبست
ودیگر کلمات مقطوعه در رسم الخط بنوعی است که بیان
میشود کلمهٔ ام من یکون در نساء اسس در توبه خلقنا
در صافات یاتی امنا در حم سجده مقطوع است ونون
ان ناصبه را از لاء نافیه در کلمهٔ ان لا اقول وان لا یقولوا
در اعراف وان لا ملجا در توبه وان لا اله وان لا تعبدوا
در هود وان لا تشرک در حج وان لا تعبدوا در یس
وان لا تعلوا در دخان وان لا یشرکن در ممتحنه وان لا
یدخلنها در نون وکلمهٔ یوم هم دو در مومن ویکی
در ذاریات وکلمهٔ این ما تکونوا در بقره ونساء ومجادله
این ما کنتم در اعراف ومومن وحدید این ما ثقفوا
در ال عمران واین ما کنت در مریم وکلمهٔ فی ما فعلن



در بقره فی ما اتیکم در مائده فی ما اتیکم و فی ما اوحی
در انعام فی ما اشتهت در انبیا فی ما افضتم در نور
فی ما ههنا در شعراء فی ما رزقنا کم در روم فی ما هم
فیه فی ما کانوا در زمر فی ما لا تعلمون در واقعه کلمه
کل ما ردوا در نساء کل ما دخلت در اعراف من کل
ما سألتموه در ابرهیم کل ما جاء کل ما القی در ملک
کلما خبت در اسری کلمه عن ما نهوا عنه در اعراف
عن من یشاء در نور عن من تولی در نجم کلمه ان ما توعدون
در حج و ان ما توعدون و لو ان ما فی الارض در لقمن
کلمه لبئس ما شروا در بقره ما کانوا اما قدمت هر چهار
در مائده کلمه ان ما نرینک در رعد کلمه حیث ما در دو
موضع بقره کلمه من ما ملکت در نساء و لکم من ما ملکت
در روم مقطوع است و دیگر کلمه موصوله هستند
که ذکر انها ضرور است کلمه الن نجعل در کهف و الن
نجمع در قیمه اما در الن تحصوه خلاف است و کلمه لکیلا

تحزنوا



محرز نواد در آل عمران یعلم در حج یکون در احزاب تا سود

حدید کلمهٔ الا تفعلوه در انفال الا تنفروا الا تنصروه

در توبه الا تغفر لی در هود الا تصرف در یوسف

کلمهٔ فان لم یستجیبوا در هود کلمهٔ مم و ممن و عم در تمام

قرآن متصل اند و چون ان ناصبه بفعل مضارع بلا رسد

متصل باید نوشت مثل لئلا و همچنین ان شرطیه چون

بلا رسد بنحو الا تصرف و بنحو کما و چون بکلمهٔ ما رسد

نیز متصل باید نوشت مثل اما ترین و اما تخافن و کلمهٔ

الذی التی و الذین بیک لام مینویسند بخلاف اللذین

و اللتین که از برای تثنیه است بدو لام مینویسند

فرقاً بین الجمع و التثنیه و خفتت در لفظ جمع و لی ا

وان شاء در قرآن هر جا که واقع شود ان شرطیه با انشا

که فعل است جدا مینویسند و در مانند لفظ ابرهیم و

اسحق و رحمن الف نمینویسند و همچنین اولوا و کلمهٔ احیاهم

که واقع شود الف نویسند جهة کراهت اجتماع دو یاء



کتابت بلی بکید بکر و لفظ نجانا هرجا که باشد با الف نویسند
که ملتبس به نجینا نشود که متکلم مع الغیر است و عمده در
رعایت رسم الخط دفع التباس است چنانچه در اولئک
واو نویسند جهت رفع التباس بر الیک و همچنین هذانا
تا ملتبس بهذینا نشود و لفظ تغنی الآیات ذکر بنویسند
بیا و ما تغن النذر در قرآن بی یا مکتوبست و الاصل
فیهما واحدة و پوشیده نماند که چون کلمهٔ ابن در میان
دو علم واقع شود بطریقی که صفت علم اول باشد بی الف
نویسند مانند عیسی بن مریم یعنی ای عیسی که صفت تو
اینست که پسر مریمی و چون خبر واقع شود با الف نویسند
مثل و قالت الیهود عزیر ابن الله درین صورت خبر
واقع شده از لفظ عزیر و نکته آنست که چون صفت و
موصوف در حکم یک کلمه است در نزد نحویان لکن
هر یک از مبتدا و خبر مستقلند الف را نویسند تا مشعر بانفصال
باشد و کلمهٔ ثمّ اثوارا همچنین مینویسند از برای

انکه



انکه اگر وقف کنند در ثُمَّ ایتوا خوانند و همچنین
در فی السموات ائتونی که چون در السموات
وقف کنند ایتونی گویند بخلاف الذی اؤتمن
که چون وقف کنند بر الذی اؤتمن گویند کلمه
وا اُتوا بِهِ مُتَشابِهاً را بی وا و نویسند تا
ملتبس به اُوتوا نشود بر اهل علم و دانش
مبرهن و روشن است که رعایت رسم الخط در
کتابت و قرائت ضرور نیست و حدیثی در
این خصوص وارد نشده است و تخلف از ان
ضرری و نقصی بثواب تلاوت نمیرساند پس
اولی و انسب انستکه اگر در صیغه جمع مثل
جآءوا و امثال ان الف نوشته باشند و هم
چنین در یرجو و یبدو که صیغه مفرد
است بی الف نویسند و موافق رسم الخط
هم نباشد حک بی فایده و اصلاح بیرون از



قاعده نکنند و قران را از مالیت بیرون نبرند

پس کسانیکه عارف بعلم قرائت باشند قرانرا

از روی علم و دانش ملاحظه نموده بنوعی

که فسادی در معنی و خللی بنظم قران بهم

نرسد وقف خواهند کرد و صاحب کشاف

گفته در قوله تعالی مالِ هذا واخواته که

لام را منفصل نوشته اند در مصحف عثمانی

وحال انکه خلاف قواعد عربیه است لان

خط المصحف لا یتغیر نیست این جمله خلاف

مگر از بیسوادی ثالث وخرمریدان او از بابت

رفو کردن غلط او جوابی تراش میکنند و باید

بحدیث شریف اقرؤا کما یقرء الناس حتی تقوم

القائم اه عمل نمود چون علم رسم الخط

چندان ضرور و لازم نبود بجهة موافقتا

اهل فن قدری بیان مذکور

شد



الباب

الباب الثامن در کیفیت اقسام همزه و بیان
محققه و مخففه آن و مجملی در ذکر محکم و متشابه و
ناسخ و منسوخ و عام و خاص و تکبیر است بدانکه همزه را
الف متحرک گویند و آن بر دو قسم است قطع و وصل
اما همزه قطع مثل همزه باب افعال که در درج
کلام و هنگام وصل ساقط نشود مثل و اقاموا
الصلوة و اتوا الزکوة که قطع میکند و میبرد ما
قبل خود را از آنچه بعد از وست و همچنین همزه
واحد متکلم هم قطع است و در حالت وصل نیفتد
مثل استجب لکم و اذکرکم و غیر ذلك و همزه
استفهام نیز برای قطع است و در وصل ساقط
نمیشود مثل استکبرت و بخوان و همزه جمع نیز
در وصل ساقط نمیگردد مثل فی اموالکم و
انفسکم و بخوانها و همزه که اصل کلمه است در
درج کلام ساقط نمیشود مثل همزه امر و اجر و بخو



الها و اما همزهٔ استبرق و اسمعیل همه قراء بقطع
میخوانند مگر ورش که یک راوی نافع مدنیست که
بوصل همزه میخواند باقی همزات که خارج از همزات
مذکوره است از برای وصل است مثل اعف در فاعف
عنا اغفر در واغفر لنا انصر در فانصرنا و همزه‌ئی
که در اوایل فعل ماضی ثلاثی مزید فیه واقع شوند
غیر از باب افعال مثل همزهٔ اکتسب در ما اکتسبت
و همزه استغفر در واستغفر لهم الرسول و همزهٔ
انصرفوا در ثم انصرفوا و همزهٔ اطمئنوا در و
اطمئنوا بها و امثال اینها که در تلفظ و عبارت
ساقط میشود جمیعاً همزات وصل اند و همزهٔ
تعریف نیز در درج کلام ساقط میشود مثل همزهٔ
الحمد لله چون حرفی پیش از ان بیاوری و گوئی والحمد
لله درین صورت همزه ساقط است و همچنین همزهٔ
الحاقة و القارعة و العادیات همزهٔ تعریفند در

حالت



حالت وصل ساقط میشوند واما همزهٔ محققه
ومخففه بدانکه هرگاه دو همزه در یک کلمه جمع شوند
عاصم همه جا بتحقیق خوانده الا کلمهٔ ءاعجمی در
فصلت بکر بتحقیق همزتین وحفص بتسهیل کالالف
یعنی همزهٔ ثانی را تسهیل میکند بچیزی که نه همزه
باشد ونه الف وکلمهٔ اذهبتم در احقاف وان یؤتی
احد در ال عمران عاصم بکماله بیکهمزه خوانده وکلمهٔ
ان کان در نون وءامنتم در اعراف وطه وشعرا
بکر بهمزتین با تحقیق وحفص بیکهمزه میخوانند واگر
همزه وصلی واقع شود میان همزهٔ استفهام ولام ساکن
وآن در قران شش جا است که همزهٔ استفهام با الف
ولام تعریف جمع شده وهمزهٔ والف لام تعریف را بدل
بالف کرده اند وآن کلمهٔ ءآلذکرین در دو موضع
انعام وءآلان در دو موضع یونس وءآلله در یونس
ونمل که درین مواضع باتفاق همه قراء مد واجب ولازم



باشد جهة رفع التقاء ساکنین و جمیع قرّاء متفق اند در مدّ
و تسهیل و مراد از تسهیل همزهٔ ثانی را کالالف ادا کردن
است و تسهیل در اصطلاح قرّاء همزهٔ ثانی را میان
همزه و الف خواندنست هرگاه همزهٔ اول مضموم یا مکسور
باشد و اگر دو همزه در دو کلمه جمع شوند مثل هؤلاء
ان کنتم و جاء اجلهم و نحو ذلک عاصم همه جا هر دو
همزه را بتحقیق خوانده و فرق در میان همزه و الف و همزه
آنستکه انچه قبول حرکت و اعراب میکند همزه است و
انچه نمیکند و همیشه ساکن است پس آن الف است نظم
غیر همزه دان الف را هست ساکن مدام　بو سر ازاد در هجی زان
در او گردند کلام　و همزه اثقل و ابعد حروف است
مخرجاً یعنی مخرجش اقصای حلق است بفشردن و از و تسهیلش
بعضی گرده اند از جهة توقع ان از ان مکان و اصل در همزه
تحقیق است و در حال تلفظ اکثر اهل حجاز و قریش مثل
نافع و ابن کثیر و ابو عمرو بتحقیق همزه‌ها ان ماده قرائتم

حرا هل



عن اهل الحجاز و حدیثی در تخفیف همزه نقل نموده اند
من طریق حمران بن اعین عن ابی الاسود الدئلی عن ابی ذر
قال جاء اعرابی الی رسول الله فقال یا نبیء الله قال لست
بنبیء الله لکن نبی الله و احکام همزه بسیار است انچه در
تخفیف همزه بیان میشود چهار است اول نقل حرکة
همزه است بما قبلش که ساکن صحیح و غیر حرف مد باشد
و خود همزه را ساکن کردن مثل قد افلح و قل اوحی
و قل ان کنتم و ان قرائت نافع است از طریق ورش و
عاصم در سوره حجرات در بئس الاسم الفسوق حرکت همزه
اسم را بلام داده و همزه را حذف کرده دویم ابدال
همزه ساکنه است بحرف مد که حرکت ما قبلش از جنس
خودش باشد یعنی بدل الفا بعد الفتح نحو و امر اهلک
و واوا بعد الضم نحو مؤمنون و یاء بعد الکسر نحو جئت
و ان قرائت ابی عمرو است سیم تسهیل بین بین است
یعنی او را حرفی کرداند که مخرجش میان همزه محققه



ومیان حرف مد یکه مجانس حرکتش هرگاه متفق باشند دو همزه در فتح تسهیل میکنند همزه ثانیه را نافع وابن کثیر وابو عمرو وهشام والباقون یحققونها وچهارم اسقاط همزه اول است بدون نقل وان قرائت ابو عمر بصری است والباقون بالتحقیق فیهما وخلیل نحوی باسقاط همزه ثانیه قائل شده است واما محکم ومتشابه وناسخ ومنسوخ وعام وخاص بدانکه ایات قران بر شش قسم است محکم ومتشابه وناسخ ومنسوخ وعام و خاص اما محکم ایرا گویند که ظاهر لفظش صریحا دلالت تام وتمام بمعنی موضوع له کند بدون تاویلی و تکلفی مثل قوله تعالی وَاِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ واکثر قران ازین قبیل است اما متشابه پس انست که بدون تاویل وتکلف وترتیب قواعد اصولیه وقوانین عقلیه او سند دلالت بقینیه معنی انرا بنحویکه موافق اعتقادات حقه باشد



نتوان

نتوان فهمید و لفظ انرا چند وجه از معنی باشد و هر
طایفهٔ از ظاهر لفظ ان مدعای خود را بیابند در
انصورت غیر اهل حق را توقف نمودن و رد نمودن
براسخین فی العلم ضرور باشد چنانچه در کافی روایت
شده است که از احکام امری هست که رشد و
صلاح ان اشکار است پس متابعت ان واجبست
و امری هست که گمراهی ان ظاهر است اجتناب از
ان نیز واجب است و این هر دو امر و نهی است که از
ایات و احادیث محکمه معلوم شود و امری هست
که مشتبه است باید که بر گردانیده شود علم ان بسوی
خدا و ازین قبیل ایات نیز در قران مجید بسیار است
مثل قوله تعالی و من یضلل الله فلا هادی له
پس کسیکه از اصول عقاید بهره نداشته باشد و
با دله و براهین حقه بر خود ثابت نکرده باشد که
خدا کسی را گمراه نمیکند در تفسیر این ایه عاجز و محتاجست



بسوی آنکه از معصوم علیه السلام استماع
نماید و بعضی از مفسرین آورده اند که دلالت
الفاظ قرآن بر جمیع معانی مقصوده یا بسبیل مطابقه
است بنحویکه لفظ احتمال معنی دیگر بغیر از معنی مقصود
از آن ندارد یا محتمل معنی غیر از آن نیز هست شق اول را
نص خوانند مثل وَاِلهُکُم اِلهٌ واحِدٌ و قسم ثانی که
دلالت بر معنی مقصود و غیر مقصود دارد یا دلالت
آن بر همگی معانی محتمله مساوی است یا نه نوع اول را
مجمل گویند مثل قوله تعالی ثَلثَةَ قُروءٍ و نوع دویم
یعنی آنکه دلالت آن بمعانی محتمله بتفاوت باشد
از آن نسبت بمعنی راجح ظاهر گویند مثل وَلاتَنکِحوا ما
نَکَحَ آباؤُکُم مِنَ النِّساءِ و نسبت بمعنی مرجوح مأول
خوانند مثل یَدُ اللهِ فَوقَ اَیدیهِم پس از این چهار
قسم نص و ظاهر را محکم گویند و مجمل و مأول را متشابه
اما ناسخ و منسوخ دو آیه اند از برای دو حکم غیر

یکدیگر

یکدیگر نازل شده باشند در دو وقت که یکی از آنها
حکمی آورده باشد و بعد از آن دیگری حکمی دیگر
و بر مردم لازم باشد پیروی حکم ثانی و ترک حکم
اول پس حکم ثانی را ناسخ و حکم اول را منسوخ
مثل آنکه در اول اسلام امر شد بر رسول خدا که
با کفار بمضمون لکم دینکم ولی دین عمل نماید و
بعد از قوت و نضج اسلام بمفاد آیه فاذا انسلخ الاشهر
الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم با ایشان
معامله نماید پس آیه اولی منسوخ شد با آیه ثانیه
و منسوخ بر سه قسم است اول منسوخ المعنی که چنانچه
مذکور شد لفظ آن در کلام است و امر بخواندن
آن شده است و از جمله قرآنست لیکن معنی آن را
نباید بعمل آورد مثل آیه و علی الذین یطیقونه فدیة
طعام مسکین و امر بقبله و تحویل آن و بعضی از
مفسرین گفته اند که یکصد و چهارده آیه است



از پنجاه وچهار سوره که منسوخ است با آیه اقتلوا
المشرکین کافة که آنرا آیة السیف گویند دویم
منسوخ اللفظ دون آیاتی است که در باب حضرت
ولایت مآب امیر المؤمنین علیه السلام وعداوت
اعداء آنجناب نازل شده وملاعین صحابه از میان
انداخته اند وما ماموریم که لفظ آنرا تلاوت
نکنیم بلکه معنی آنرا که دلیل بر امامت ائمه علیهم
السلام است اعتقاد داشته باشیم وبعمل بیاوریم
ودر جواهر التفسیر آورده که از جمله این قسم آیات
منسوخه این آیه است که الشیخ والشیخة اذا
زنیا فارجموهما نکالا من الله که تلاوتش منسوخ
است وحکمش باقی سیم منسوخ المعنی واللفظ
دون آیاتیست که در بعضی موارد نازل شده و
بعلت اسقاط تلاوت آنها منسوخ کردیده و معنی
آن نیز ظاهر نیست که بعمل آوریم تا اعلام آیه است

که موجود



که مورد نزولش امور کل خلایق باشد و احدی دون
احدی یا طائفه بعضا مین آن مامور و مخاطب نباشند
و تعلق بزمان خاصی نداشته باشند مثل قوله
تعالی وَاَقِیمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ وغیرها و عام
نیز بر سه قسم است عامّ اللفظ والمعنی چنانچه
مذکور شد و عامّ المعنی خاصّ اللفظ مثل خطابهائی
که بخصوص پیغمبر وارد شده یا دیگری لیکن تمامی
مردم در مامور به آن شریکند مثل وَلَوْ تَرٰی
وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ وغیرها و عامّ اللفظ خاصّ المعنی مثل
آیاتیکه در شان حضرت ولایت مآب امیر المؤمنین
علیه السلام یا بخصوص یکی از صحابه بلفظ جمع
نازل شده کقوله تعالی اِنَّمَا وَلِیُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ
وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُونَ
الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ که باتفاق امت ثابت است
که مراد از الذین آمنوا آنا باخر علی بن ابیطالب علیه السلم

دون طائفه



لا غیر و از این قبیل بسیار است اما خاص پس آنکه ثابت بخصوص امری
در مادهٔ خاصی یا شخص خاصی یا زمان خاصی نازل شده باشد
و دیگران از ان دخلی نباشد نه بحسب لفظ و نه بحسب معنی
انتهی و باید دانست که جملهٔ قرآن در باب اهلبیت رسول
خدا و دوستان ایشان و ذم دشمنان ایشان نازل شده
و علم قرآن بتمامه در نزد ایشانست لا غیر و بدین مضمون
اخبار بسیاری در کتب معتبره هست که نقل انها درین
وجیزه موجب تطویل است ف اما تکبیر پس آن سنت اهل
مکه بوده نزد ختم قرآن و از ابن کثیر نقل شده و بعضی
از برای همه قراء نقل کرده اند و صیغه تکبیر بنظر فقیر
آنست که از آخر و بقولی از اول سورهٔ والضحی الی آخر قرآن
الله اکبر و لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد

نظم
وفی افضل الاعمال الا افتتاح   مع الختم حلا و ارتحالا موصلا
اذا کبروا فی آخر الناس اردفوا   مع الحمد حتی المفلحون توسلا
دو آخر و ضحی تکبیر سنت تا بناس   یا از جا کشته یا تکبیر تهلیل و ثنا

ذنوذر



ذلك با قاری غیر از عاصم [illegible] عود بحمد الله شد تمام این منتخب

وبعضی از قراء احتیاط کرده اند بعد از ختم قران بر

قرائت عاصم تکبیر گفته اند این احتیاط بی فایده است

زیرا که تکبیر دعا است و دعا و تکبیر ضرر و فسادی

بقرائت و ثواب تلاوت نمیرساند والله اعلم

الخاتمة

در بیان سند قرائت مؤلف اسنی اما

سند قرائة المؤلف فاعلم انی قرأت بها ا

القرآن علی سیدی وسندی واستادی

ووالدی وهو القاری المؤید والفاضل المسدد

والحافظ المسجد الحاج السید محمد حشره

الله تعالی مع جده الامجد وهو قرأ

علی والده الماجد الحفی الزاهد الحافظ البهی

والعامل العابد التقی الآقا السید المهدی جعله الله



من رفقاء جده الحسین سبط النبی وهو قرأ علی ابیه الحافظ
الفاضل البارع زین المقرئین المتبحر الأواه السید عبد
الفتاح ره وهو قرأ علی عمه الأکرم والحافظ الأفخم
السید رضا ره وهو قرأ علی ابیه الحافظ الأمجد السید محمد
وهو علی أستاده زین القراء وتاج القدماء الحافظ
البارع الحاج محمد رضاء السبزواری وهو علی جده عماد الدین
علی الشریف القادری وهو علی السید حسین المغربی وهو
علی الشیخ محمد المغربی وهو علی الشیخ محمد الجزری وهو
باربعة عشر واسطة علی عاصم بن بهدلة بن ابی النجود الکوفی الاسدی
وهو علی ابی عبد الرحمن بن حبیب السلمی وهو علی امام
المتقین ویعسوب الدین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه
وعلی اولاده الاف التحیة والثناء والحمد لله رب العالمین
برضمایر صافیه ارباب دانش واصحاب بینش پوشیده و مخفی
نماناد که اصلاح کار مؤمنان ورعایت خاطر ایشان
در نزد اهل عرفان اعظم ارکان ایمانست وبرقبایح



بوده

بپوشی و بر فضایح ما بپوشی و از صلحا و متقیان شناسی فلهذا
التماس این حقیر فقیر و این مثل کثیر التقصیر از علماء و
فضلاء و قراء که باطن خود را بنور معرفت و ظاهر خود را
بحلیه طاعت منور و مزین کرده اند لیلاً و نهاراً و سراً
و جهاراً در بندگی و رضای الهی بسر برده اند آنست که
اگر سهوی یا خطائی و یا غلطی یا ناملایمی در الفاظ
و یا در قواعد تجویدی واقع شده باشد و بر آن مطلع
شوند بذیل عفو و اغماض عیب آنرا بپوشند و در
اصلاح آن بقدر وسع بکوشند ان الله لا یضیع
اجر المحسنین قد فرغ مؤلفه الفقیر من تألیف و تسوید
هذه الاوراق فی عشیة یوم الاثنین من العشر الاوسط
من الشهر الثانی من السنة الثامنة من العشر التاسع من
المائة الثالثة من الالف الثانی من الهجرة النبویة علی هاجرها
الالف الثناء و التحیة فی دار الخلافة ناصرة طهران صانها
الله عن الحدثان بمحمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین سنه ۱۲۸۸



اینرساله وجیزه شریفه در علم
تجوید و ترتیل از مصنفات قدوة العلماء الاعلام
وزبدة الفخام العامل الکامل وفرید
الفضلاء العالم والحبر وحید عصره
السید السند المؤید القاری محمود
الشهیر والمهذب جناب آقا میرزا تبریزی
الملقب القراء زالیه قاطبة وفرا
المدعو بسلطان فضا زادی مومنبر
وفقه الله بمحبته الا مستحبه
وتکا کالا بحبسبه و جنا
وتذکر تسنید کلام المجید مبتدیین
وبسوط ترتیب کتابی شوند
مفصل از نسخه کسی علما عاملین طالب
کتاب جواهر القرآن یا کتاب حل الجوهر که به
ان مسطور است منطبع شده همه نا کنند
حاشیه و جنیه فیه از انفال انبیاء



یادگار حاجی اکبر بیکی از برادران طلاب التماس دعا دارم

[illegible]

[illegible]

دسه دلطفا





